

شماره ۳۵

مارس ۲۰۲۱ / فروردین ۱۴۰۰

نشریه دفتر کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

HEKMATIST.COM



## اختلافات درونی حزب کمونیست ایران "سیاسی یا خانوادگی"

آسو سهامی

طی چند روز اخیر گزارش پلنوم دهم حزب رو به بیرون ارائه داده شد که در آن به اختلافات درونی این حزب اشاراتی داشته است و تلاش کرده است که توپ را به زمین حریف یعنی جناح رهبری کومه له بیندازد که متعاقباً کمیته مرکزی کومه له و کمیته خارج از کشور نیز جوابیه ای را در همین رابطه رو به بیرون انتشار داده و دوباره توپ را به زمین جناح کمیته اجرایی انداخته است.

صفحه ۲



## کردستان، گورستانی به بزرگی سیوان

وریا نقشبندی

گورستان سیوان سلیمانیه، نامیست که این روزها بر سر زبانها افتاده است. محل دفن هزاران زنان و نوزاد بی نام و نشان که در کردستان عراق و زیر حاکمیت اقلیم کردستان قربانی شرف، غیرت و ناموس مردان شده اند.

در میان این زنان هستند که به دست برادرانی که روزی با هم کودکی کرده اند، بازی و شیطنت های بچه گی را تجربه کرده اند، یا اینکه به دست پدرانی که چه روزها دخترکانشان را بر شانه های خود کول گرفته اند، دست نوازش و محبت بر سر و صورتشان کشیده اند و بر گونه هایشان بوس زده اند، به بیرحمانه ترین شکل ممکن جان داده اند. در این گورستان زنانی هستند که به ازدواج اجباری مردان خود درآمده اند و بعد سلاخی شده اند. یا زنانی هم هستند که به دست شوهرانی که روزی با هم عاشقی کرده اند و پایان این عشق را امروز با جان خود در گوشه ای از خرابه های شهر پرداخت کرده اند. همخونی، عشق و علاقه هیچ برادر و پدر و شوهری به اندازه یک سر سوزن بر ارتجاعی بودن، جهالت و شقاوت آنها در حق خواهر، دختر و همسرانشان نه تنها کم نمیکند بلکه سیمای از انحطاط انسانیت و عشق در جامعه را به نمایش میگذارد. نگاه سرد زنان غرق در خون، زنان کبود شده زیر دست نزدیکترین مردان زندگیشان، زنان همه کردستان عراق به گورستان سیوان و سیوان ها، آیینی تمام نمای آینده شومی است که در پیش رو دارند.

در گورستان سیوان، اما این تنها مردگان بی نام و نشان نیست که در آن مدفون شده اند. گورستان سیوان بغض در گلو نشسته همه زنان زنده کردستان است. طوق لعنتی بر گردن زنده زنان کردستان است که با هر سرپیچی کردن از قوانین و باورهای ارتجاعی مردان همچون زنگ خطری به صدا در میاید. گورستان سیوان نماد مرگ، و نیستی و قتلگاه به پنهان خاک کردستان است.

گورستان سیوان میتواند همچون زنان بی نام و نشان در آن، بی نام و نشان بماند اگر در چند سال گذشته به همت سازمان ها و فعالین عرصه زنان و



## زن کشی در کردستان عراق، "داغ ننگ" قتل زنان بر پیشانی دولت اقلیم کردستان"

مظفر محمدی

صفحه ۵



## پاپ فرانسیس و شعبده بازی و عوام فریبی ناسیونالیست ها!

قادر محمودپور

صفحه ۷



## شهر مریوان را چگونه اداره کردیم؟

تحولات بعد از انقلاب ۱۳۵۷

محمد راستی - ژانویه ۲۰۲۱

به نقل از کمونیست ماهانه شماره ۲۵۲ (بخش اول)

صفحه ۹

# آزادی، برابری، حکومت کارگری

## اختلافات درونی ...

### آسو سهامی

آنچه که در ظاهر به چشم می آید، هردو جناح سعی دارند به خواننده نشان دهند که هنوز اختلافات ادامه دارد، اما هر کنشگر سیاسی که اختلافات درونی و مباحثات طرفین در این حزب را تعقیب کرده باشد می تواند به راحتی این نکته را تشخیص دهد که این اختلافات تا چه اندازه سیاسی و یا تشکیلاتیست. موضعگیری های هر دو طرف دعوت نشان از این دارد که در عالم واقع، دعوا اساسا بر سر کرسی های تشکیلاتیست و اگرچه به توافقاتی رسیده اند، اما گویا مشکل بر شیوه تقسیم و تعداد کرسی هاست.

با مراجعه به نوشته های بشماره ای که در این رابطه منتشر گشته است، جدا از چند مورد مشخص که به اختلافات سیاسی اشاراتی داشته است، مابقی در حول و حوش گلابیه های تشکیلاتی می چرخند. جناح کمیته اجرایی تا به الان نتوانسته است یک نقد جدی مارکسیستی و اصولی را رو به اعضا، جامعه و هوادارانش ارائه دهد، این جناح با مس مس کردن و گلابیه از مصادره فونکسیونهای تشکیلاتی از جانب جناح رقیب و تنها با تکیه بر انتقادهای تشکیلاتی و پاره ای اعتراضات سطحی نسبت به زیاده روی های رهبری کومه له در گردش به راست و نزدیکی به احزاب ناسیونالیست گرد، نمی تواند و نخواهد توانست نیرویی را به دور خود جمع کند که هیچ، حتی نیروهای بیشتری را نیز از دست خواهد داد. ایستادن در برابر جناح چپ ابراهیم علیزاده و همراهان او، بیان نمایندگی کردن جنبشی دیگر، بیان اختلافات جنبشی و عمیق طبقاتی نیست. چپ در این تشکیلات اگر با پرچم روشن کارگری و کمونیستی قد علم نکند هیچ زمانی نمیتواند با قامت بلند و اعتماد به نفس در مقابل حریف سنگری فتح کند. انتقاد نیم بند از ابراهیم علیزاده بیان پرچم سیاسی متفاوت نیست و این سرنوشتی است که جناح هیئت اجرایی به آن دچار شده است. اینجاست که می توان گفت ادعای ابراهیم علیزاده رهبر کومه له مبنی بر اینکه جناح مقابل حتی یک صفحه آچار را در مورد یک خط متفاوت، یک پلاتفرم و حتی یک قرار متفاوت را چه درکنگره و چه در جلسات حزبی مطرح نکرده است را تا اندازه ای واقعی دانست.

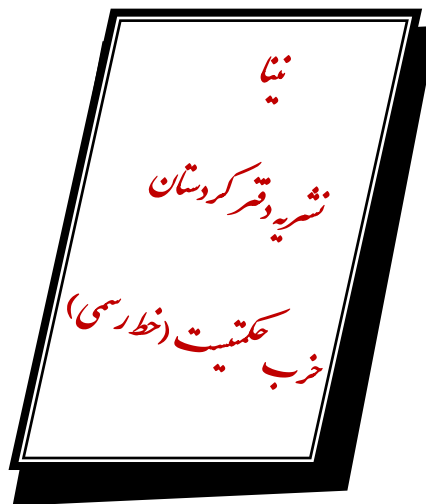
انتقاد از عدم گزارش مالی و یا عدم گزارش از سوی کمیته خارج از کشور، تقسیم کمیته تلویزیون مابین جناح ها (سهم هر جناح دو نفر) و یا درخواست برای تقسیم کرسی های کمیته مرکزی حزب به شیوه پنجاه پنجاه تنها می تواند مصرف درون تشکیلاتی داشته باشد و جامعه و هواداران این حزب را قانع نمی کند و تنها تلاشیست برای ابقای کرسی های خود و هیچ کدام از این موارد یک جواب سیاسی رو به جامعه نیست و بنوعی سخره گرفتن شعور مردم است. مشکل جناح هیئت اجرایی معرفتی نیست، از سر سهو و نادانی و کم فکر نیست، مارکسیسم و کمونیسم آنها با جناح ابراهیم علیزاده تفاوت ماهوی ندارد، از یک جنس و خانواده است. انتقادهای آنها به نظام حاکم از پایه یکی است، و این اساس ناتوانی جناح چپ از نقد همه جانبه از

جامعه، از وقوع این دست جنایتها و تعرض به شأن و کرامت زنان توسط نمایندگان فرهنگ مردسالارانه ذینفع خواهد بود. نباید فراموش کرد که کردستان عراق از نا امن ترین کشورهای منطقه برای زنان به شمار می رود. آمارهای بالای خودکشی و خودسوزی زنان، ختنه دختران، چند همسری، ازدواج های اجباری، خشونت های خانگی و قتل های ناموسی که مثال برجسته وضعیتی نا امن زنان در این کردستان است.

در این اوضاع، وظیفه بزرگی بر دوش نه تنها فعالین زن بلکه تمام احزاب نهادها و سازمانهای که یکی از جدال هایشان، مبارزه برای حقوق زنان و کودکان است، خود را باید علیه قوانین، سنتها و ابزارهای زن ستیزانه موجود در صفتی متحد سازمان داده و آنها را به عقب نشینی وادار کنند. زنان و فعالین حقوق زنان در کردستان عراق در این جدال تنها نیستند. همسر نوشتی تمام زنان دنیا، هیچ مرزی را به رسمیت نمی شناسد. هر قدم پیشروی در هر نقطه ی، استواری و استمرار مبارزاتی برای همه زنان جهان را رقم خواهد زد.

بشریت متمدن امروز باید لگام محکمی به فرهنگ، سیاست و سنتهای مذهبی، عشیره ای و مردسالارانه بزند.

۲۹ مارس ۲۰۲۰



انسان های برابری خواه کردستان عراق مثل نوک تیز سوزنی در چشم بانیمان این جنایت هولناک نمیکردند. دولت اقلیم کردستان حتی ناچار شد قتل های ناموسی را به عنوان قتل عمد و یک جرم به رسمیت بشناسد، هر چند در این عرصه مجرمان را نه تنها دادگاهی نکرده بلکه بعد از چند روز آنها را آزاد گذاشته. اگر این تصاویر را در فیلم های جنایی میدیم قطعا نام آن جامعه را می گذاشتیم "شهر جنایتکاران". تصور کنید در شهری قدم میگذارید که هزاران قاتل بدون هیچ مجازاتی آزاد و مفتخر از جنایت های که مرتکب شده اند از کنارتان رد شوند. چند هزار قاتل جانی در لباس کارگر و مغازه دار شهر و هر قشر دیگری تا مسئولان ریز و درشت حکومتی هر کدام زن یا زنی را به قتل رسانده اند و مردم عادی نیز همه را میشناسند.

حکومت اقلیم کردستان بی شک آمار تک تک این قاتلان و مرتکبین این جرمها را در تمام این سالها که گورستان سیوان و سیوان ها و جب به وجب پر شده است از جنازه زنان، میشناسند. مگر نه این است که شهرداری بخش زیادی از این قربانیان مردان ناموس پرست و متجاوز را از گوشه و کنار شهر جمع آوری کرده و سپس دفن کرده اند؟! بنابراین انگشت اتهام اول رو به دولت اقلیم است که با سکوتی معنادار و همزمان حمایت قانونی خود از اشاعه فرهنگ و قوانین شریعت که اولین قربانیان آن زنان هستند، شرایطی را برای مردان مهیا کرده که بدون هیچ واهمه ای از مجازات شدن و حتی مفتخر از حفظ شرافت و ناموس با گردنی افراشته اقدام به سرکوب و قتل زنان می کنند.

فرهنگ عشیره ای و قوانین اسلامی احزاب حاکم در دولت و پارلمان اقلیم کردستان، نمیتواند دستاورد بهتری از آن چیزی که امروز در کردستان عراق مشاهده می شود ببار بیاورد. در این فرهنگ هر روز شاهد تعرض به پایه ای ترین حقوق انسانی و شهروندی شهروندان تحت لوای آیین و هویت اسلامی و کردی هستیم. در این میان زنان به عنوان نیمی از آن جامعه با تعرضی سیستماتیک از طرف حاکمیت و سپس نهادهای کوچکتر اجتماعی مانند خانواده مواجه هستند. فتوا ملاهای کرد بیش از هر قانون و مصوبه ای که در این سالها با فشار جنبش های مختلف از فعالین سیاسی و مدنی علیه خشونت زنان به دولت تحمیل شده است برندگی دارد. مسئله این است که دولت اقلیم خود بخش بزرگ و لاینفک از سیستم مردسالارانه حاکم بر جامعه کردستان است. رویکرد بخش اعظم حاکمیت به مسائلی مانند حقوق زنان و کودکان، آزادی پوشش و برابری های حقوقی بین شهروندان بر مبنای همان نگرش های ارتجاعی و سنتی در جامعه است به همین دلیل مانع اساسی بر تحقق خواسته های برابری طلبانه و آزادی خواهانه در کردستان با موانع عدیده ای هم از طرف حاکمیت که از خشونت و آزار و قتل شهروندان زن عملا چشم پوشی میکند و هم اینکه مجال وسیع اجتماعی برای رشد اسلاميون در جهت تغییر شیوه زندگی شهروندان جامعه را فراهم کرده است.

با این استاندارد های دوگانه، می توان این نتیجه را بدست داد که ساختار پوسیده و قرون وسطی حاکمیت برای به انقیاد درآوردن و سرکوب

جناح مقابل، از پراتیک سه دهه فعالیت این حزب با هر دو جناح آن است. کمونیسم در این جریان با فشار به جناح حزب کمونیست و تعمیق یک درجه نقد سطحی و نیم بند آنها به عزیزاده، عروج نمیکند بلکه تنها با نقد عمیق طبقاتی، سیاسی و همه جانبه از زاویه طبقه کارگر و از زاویه منافع این طبقه به هر دو جناح و به کلیت پدیده ای که نام حزب کمونیست ایران و کومه له را یکدک میکشد، میتواند عروج کند. بدون چنین پدیده ای و بدون چنین نقدی امید به چپ تر شدن نقد جناح هیئت اجرایی آب در هاون کوبیدن و توهمی عمیق و کشنده است.

تلاش برای به عقب انداختن کنگره در طول چند سال گذشته و امروز به بهانه وجود کرونا، بهانه ایست برای در انتظار نگه داشتن جناح خود و به امید راضی کردن جناح رقیب در راستای تقسیم کرسی های کمیته مرکزی به صورت مساوی و یا شاید اتفاق اجتماعی - سیاسی عظیمی در این مدت در داخل ایران رخ دهد و فرجی یابد. اگر چنین نبود در طول این مدت طولانی جناح "چپ" فرصت کافی داشت، دهها قطعنامه و بیانیه و قرار را در نقد ناسیونالیسم این جریان، در دفاع از انقلاب کارگری، در مورد تحولات ایران و تعیین اولویتهای خود به عنوان کمونیست، در روشن کردن افق کارگر و کمونیست و چگونگی دخالت در این دوره بحرانی به نفع تقویت کمونیست و ایجاد آمادگی برای انقلاب کارگری، در نقد جنبش ناسیونالیسم کرد و تعیین چهارچوب فعالیت کمونیستی خود در کردستان، در نقد پراتیک و سیاست حاکم بر حزب کمونیست ایران و دفاع از تاریخ گذشته این حزب و کومه له و در حقیقت نقد پایه ای گذشته خود به عنوان بخشی از این پدیده را آماده و به ارگانهای رهبری این حزب ببرد، میتوانست با چنین کاری و با چنین پلاتفرمهایی بند ناف خود را از چپ ملی کرد ببرد و با افتخار از کمونیسم دفاع کند. اما و همچنانکه گفتیم این جناح اهل این کار نیست، به این کار و به چنین کمونیسمی تعلق ندارد و نمیتوان این انتظار را از او داشت.

ابراهیم عزیزاده به عنوانی کسی که در صدر رهبری کومه له قرار دارد خط فکری خود را مشخص کرده است و سالها برایش تلاش کرده است، پلاتفرم مشخص خود را داراست و با گذشته کمونیستی کومه له و حزب کمونیست ایران تعین تکلیف و خداحافظی کرده است. او و همراهانش آنقدر در هدف خود مصمم هستند که از هیچ کاری در این راه ابایی ندارد و به هر قیمتی می خواهد موانع سر راه خود را بردارد و دست و پا زدن های کمیته اجرایی و سرعت گیر های ایجاد شده توسط کمیته اجرایی بر سر راه عزیزاده از سر لجابت نیز نمی تواند او را از تلاش خود باز دارد.

جناح عزیزاده مرکب از ائتلافیست از افراد با دیدی متفاوت، به عنوان مثال نفرت جمال از حزب کمونیست ایران و یا عادل به شیوه ای دیگر، بیشتر اختلاف و جدال آنها برای پست و موقعیت فردی و... است و هر کدام از این افراد سعی در جذب نیرو و تغییر توازن قوا به نفع خود خواهند کرد، اما آنچه که امروز این

ائتلاف را یک دست نگه داشته است، نه اتوریته عزیزاده بلکه وجود گرایش ناسیونالیستی و هدفی مشترک که آنها ضمیمت با کمونیسم است و همین اعتبار کفایت تا تمامی ناسیونالیست های درون تشکیلات و آنهایی که زمانی در کومه له فعالیت کرده بودند را حول و حوش نوستالژی کومه له کردستانی با ایدئولوژی کمونیسم ملی، گرد هم آورد.

یک دست کردن فونکسیونهای تشکیلاتی، بازجویی اعضا و مجبور کردنشان به پر کردن تعهد نامه و توابع سازی از سوی دبیرخانه کومه له، سانسور نوشته ها، مطالب و مصاحبه های تلویزیونی، تهدید، توییح، اخراج اعضای معترض و چپ، سازماندهی یک سری فالانژ و شرلاتان برای توهین و هتک حرمت منتقدین از درون تشکیلات از یک سو، دیپلماسی با احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، شرکت در جنبش همه با همی و سرنگونی جمهوری اسلامی و به امید سوار شدن بر سیر اتفاقات پیش رو از طریق همپیمانی با احزاب ناسیونالیست، همانند پ ک ک، اتحادیه میهنی و احزاب دمکرات کردستان و دو کومه له زحمتکشان و... و تاکید و تکیه کردن بر افشار متوسط و نادیده گرفتن طبقه کارگر در تحولات پیش رو، تغییر در ادبیات این حزب و شرکت فعال در جنبش ملی و سکوت چندین ساله در مقابل جنایتهای حکومت اقلیم و ناسیونالیسم کرد در منطقه، سکوت در مقابل کشتن زنان، سکوت در مقابل سرکوب و کشتار کارگران، سکوت در مقابل سرکوب اعتراضات و کشتار مردم معترض، سکوت در مقابل تحویل زندانیان سیاسی و کاسیکاران مرزی از جانب دولت اقلیم کردستان عراق به به رژیم جمهوری اسلامی به بهانه دیپلماسی، دفاع همیشگی از حاکمین بر کردستان عراق به بهانه مهمان بودن کومه له و دخالت نکردن در امورات اقلیم کردستان و دیگر احزاب از دیگر سو، تنها گوشه ای از تلاش های رهبری کومه له برای به سرانجام رساندن خط فکری خود و حضورش در جنبش ملی بوده است.

آنچه که مشخص است علاوه بر تاکید جناحی بر وجود اختلاف و انکار آن از سوی رقیب، جای تردید جدی است که این اختلافات منجر به انشعاب شود، چرا؟ تنها به این دلیل ساده که وجود انشعاب در صورت وجود دو خط متفاوت در یک حزب امکان پذیر است، دو خط که سیاست متفاوتی داشته باشند و خط همدیگر را نخوانند، نه اینکه به موازات هم حرکت کنند، چیزی که در این جریان شاهد آنیم. حتی اگر انشعابی هم صورت بگیرد مبانی جدی سیاسی و تعلق به دو جنبش سیاسی مختلف را ندارد. آنچه که مسلم است هیچ کدام از جناحین خط متفاوت آنجنانی با همدیگر ندارند و هر دو بر حفظ یکپارچگی تشکیلات، برنامه حزب و مصوبات کنگره ها تفاهم دارند و از همه مهمتر اینکه هیچ کدام از جناح های موجود، طبقه کارگر و گذشته کمونیستی کومه له و حزب کمونیست ایران را نمایندگی نمی کنند.

جناح کمیته اجرایی اگر می خواهد توازن قوا را هم در داخل این حزب به نفع خود عوض کند، یا اگر بخواهد در بیرون از این جریان و

در جامعه سمپاتی و اعتماد کارگر و کمونیست و جریانات کمونیستی را به خود جلب کند، باید در عمل نشان دهد که پرچم دیگری را جدا از پرچم رهبری کومه له برافراشته است و خطی متفاوت از خط کنونی کومه له جدید دارد، پرچمی که نشان دهد جنبش کارگری و کمونیستی مشغله اوست، انقلاب کارگری افق و آرمان و استراتژی او است. چنین کاری مقدور نیست جز با نقد صمیمانه و عمیق از گذشته خود به عنوان بخشی جدا ناپذیر از موجودیتی که کومه له و حزب کمونیست بعد از جدایی کمونیسم کارگری است.

جناح کمیته اجرایی در تمامی این سالها و تا همین الان نیز دنباله روی کمیته رهبری کومه له است، تصویب و تدقیق قطعنامه ها در کنگره ها با همکاری هر دو جناح صورت گرفته است، تمکین و سکوت در قبال پراکسیس و موضعگیرهای راست روانه کومه له تا به امروز، تقلیل مبارزات سیاسی طبقه کارگر به خواست معیشتی و جنبش مطالباتی و تکیه بر دیگر جنبش های موجود در جامعه به جای وصل کردن آن به جنبش کارگری، دنباله روی از این جنبشها به جای تشویق طبقه کارگر در رهبری کردن آن، این حزب را از یک حزب جدی سیاسی و رادیکال و پیشرو به یک حزب دنباله رو تقلیل داده است. اگر این دوستان منکر این ادعا هستند، باید در عمل آن را نشان دهند و با مراجعه و نقد تاریخ دگرذیبی در تمامی این سالها و قبل از هر چیز از نقد خود شروع کرده تا نشان دهند که تا چه اندازه در دفاع از سوسیالیسم جدی هستند.

زمینه اختلافات درونی کومه له و حزب کمونیست ایران را در تمامی سالهای اخیر را می توان در جواب سوالات پیشروی این حزب در قبال طبقه کارگر و جنبش کارگری جستجو کرد. سوالاتی که هیچ گاه نتوانسته جواب خود را بیابند و هر بار که حزب بر اثر فشار اعضا در برابر آن قرار می گیرد از جواب عاجز می ماند و هر بار به انشعابی منجر می شود تا با ادغام در جنبش ملی و تکیه بر ناسیونالیسم در عدم یک جواب مارکسیستی، سعی شده است صورت مسئله را پاک کنند.

سیر دگرذیبی در این حزب، رعد و برقی در آسمان بی ابر نیست که یک شبه پدیدار گردد، بنابراین ریشه آن را در تاریخ این جریان، که خود متأثر از تاریخ خاورمیانه و جهان است، باید جستجو کرد. خود این حزب محصول چه شرایطی بود؟ چه گرایشاتی در تشکیل حزب دخیل بودند؟، چه اتفاقات سیاسی و اجتماعی چه در زمان تاسیس و بعدها در منطقه روی داد؟ و بلاخره چه موانعی بر سر راه اهداف حزب قرار گرفت؟ بی شک جواب هر کدام از این سوالات می تواند ما را به پاسخی دقیق تر نزدیک کند.

ما به عنوان یک مارکسیست و با تکیه به ماتریالیسم دیالکتیک در بررسی زمینه های سیاسی و اجتماعی یک تحول تاریخی در جامعه، حزب و یا هر پدیده ای، ناگزیر هستیم که تمامی زمینه های مادی، ذهنی پدیده های دخیل در تحولات را به مثابه یک سلسله تغییرات زنجیره ای مورد بحث قرار دهیم، به این معنا که هر کدام از حلقه های این زنجیر تکمیل کننده بعدیست و با حذف و نادیده گرفتن حلقه ای در

این زنجیر و یا تحریف بخشی از این تاریخ نمی توان به تحقیق جامع و جوابی درستی در این باره دست یافت.

اختلافات درون حزب کمونیست ایران نیز به مثابه یک پدیده ارگانیک، دارای زمینه های سیاسی، اجتماعی و تاریخ مشخص خود را داراست و لذا رهبری جناح کمیته اجرایی اگر بخواهد قدمی در جواب دادن به معضلات پیش روی خود و حزبش بردارد، ناگزیر است که به ریشه ها و زمینه های پیدایش این اختلافات بپردازد، بدون ریشه یابی و مراجعه به تک به تک حلقه های این تاریخ نمی تواند نقدی دقیق، جدی و مارکسیستی را نه تنها رو به جامعه بلکه حتی رو به اعضا ارائه دهد و تمامی پلمیک های موجود در حد اختلافات شخصی و یا درون تشکیلاتی و یا پاره ای اختلافات تاکتیکی و کوچک باقی خواهد ماند.

مشکل این است که این جریان چنین نقدی ندارد، مشکل این است که این جریان چنین پرچمی ندارد و مشکل این است که این پدیده ها حتی در داخل کمیته اجرایی مورد سوال نیست، لذا از کس یا جریانی که سوالش را ندارد توقع جواب بی معنی است. اینکه چرا هر بار انشعابی از زاویه راست در این جریان اتفاق می افتد، اینکه چرا منشعبین از این حزب یکی از دیگری فالانز تر، ضد کمونیست تر با هستند و با گذشته حزب کمونیست و کومه له دشمن تر هستند، از همه مهمتر دوست و یار حزب کمونیست و تشکیلات کردستانش، برای کسی سوال نیست. کسی سوال نمیکند که چرا تمام اهداف، سیاست، مشغله رهبری این جریان حول جامعه کردستان و آنهم جنبش ملی کرد میچرخد؟ کسی سوال نمیکند که انقلاب کارگری، انقلاب کمونیستی، اهداف کمونیستی، اتحاد کارگری در کل ایران، و چونگی تقویت کمونیسم کارگری در جنبش طبقه کارگر، تقویت گرایش کمونیستی این طبقه، تحزب آن، تقویت و قدرتمند کردن آن چرا از برنامه و پراتیک این حزب و تشکیلات کردستان آن رخت بر بسته است؟ چرا جنبش کردایتی عملا و در همه جا، دوستی با احزاب ناسیونالیست و حمایت از آنها، برای این حزب و سازمان کردستانیش همه چیز است؟

نمی توان بدون مراجعه به کنگره دوم کومه له، کنگره موسس حزب کمونیست ایران، بررسی شرایط اوضاع و احوال سیاسی، جغرافیایی و اجتماعی ایران و منطقه و حتی جهانی در آن دوره، وضعیت طبقه کارگر، گرایشات موجود و شریک در تاسیس حزب، گرایشات غالب در دوره های مختلف، بررسی مارکسیسم انقلابی در یک دوره مشخص در مقابله با پوپولیسم موجود در این جریان، تقابلهای و مبارزات جدی و همه جانبه سیاسی، ثنوریک، سبک کاری و حتی فرهنگی در آن دوره در چپ ایران و نقش اتحاد مبارزان کمونیست در آن دوره و در این جدالها، فراکسیون کمونیسم کارگری و یا ناسیونالیسم منزوی درون این حزب در آن دوره، به بررسی اختلافات کنونی و سیری که طی کرده اند و جایگاه آنها در کل این تقابلهای و اینکه کجا ایستاده و امروز به کجا رسیده اند پرداخت.

نمی توان بدون مراجعه به تاریخ شکست

سرمایه داری دولتی در شوروی و فرو ریختن بلوک شرق و دیوار برلین، تک قطبی شدن دنیا به رهبری بلوک پیروز در غرب و به رهبری آمریکا و قالب کردن شکست بلوک شرق به نام پایان کمونیسم، زمینه های این اختلافات را جستجو کرد. نمی توان بدون مراجعه به جنگ ارتجاعی ایران و عراق و عواقب آن، جنگ خلیج و عروج ناسیونالیسم گرد در منطقه به جوابی درست دست یافت و تازه در آنصورت نیز نمی تواند بدون رجوع دوباره به نظریات زنده یاد منصور حکمت و فراکسیون کمونیسم کارگری در درون حزب کمونیست ایران و مراجعه به پلنوم شانزده هم حزب کمونیست ایران و کلی مباحثات جدی این دوره و خصوصا مباحثات شخص "حکمت" روی این مسائل به پاسخ دقیقی در این موارد دست یافت.

جناح کمیته اجرایی نه اینکه نداند، بلکه نمی خواهد به این تاریخ مراجعه کند، زیرا مراجعه به این تاریخ یعنی مراجعه دوباره به نظریات منصور حکمت، و رجوع به "حکمت" هم برای آنها و هم برای جناح رهبری کومه له عبور از خط قرمزهاست. این تاریخ، تاریخ تقابل همه آنها با تاریخ کمونیستی حزب کمونیست ایران و تقابل مشترک با خط مارکسیستی حکمت، این جناح در تمامی این سالها در تحریف تاریخ، در شیطان سازی از کمونیسم کارگری و "منصور حکمت" شانه به شانه رهبری کومه له آمده است، حتی نگاهی کوتاه به نوشته های اخیرشان این نکته را اثبات می کند که چطور قیل از هر بحثی، قسم نامه هایشان در ضدیت با کمونیسم کارگری نخ نماست.

این جناح نمی تواند نقدی از این گذشته داشته باشد، مگر اینکه قبلس خود را نقد کرده باشد و این به معنی قبول نظریات کمونیسم کارگری منصور حکمت است و در صورت قبول آن مورد غضب رهبری کومه له و ناسیونالیسم گرد قرار خواهند گرفت و جایگاهشان به لوزه خواهد افتاد و از اساس اعتبارشان در جنبش چپ ملی ایران و کردستان به زیر سوال خواهد رفت.

جناح کمیته اجرایی تا زمانی که ماندگاری خود و اردوگاهش را به ماندگاری دردامن ناسیونالیسم منطقه گره زده است، تا زمانی دست در جیب صاحبان سرمایه و ناسیونالیسم کرد در این منطقه دارد، تا زمانی که به جای نفوذ در طبقه کارگر، نمایندگی آن، تکیه به آن به عنوان نیروی محرکه هر تحول انقلابی و به عنوان نیروی انقلاب کارگری، اردوگاه را مرکز ثقل فعالیت خود و محور انقلاب قرارداد است و کعبه آمالش است، نمی تواند و جرات نخواهد کرد به ریشه ها دست بزند. بی شک بسیار بجاست اگر بگوییم که "حزب کمونیست ایران، حزب طبقه کارگر بود، اما به جای طبقه کارگر توسط ناسیونالیسم، گرایشات رفرمیستی، کمونیسم ملی و سوسیال دمکراسی فتح گردید". (اشاره به سخنان زنده یاد رفیق صدیق کمانگر)

آنچه که مشخص است جامعه ایران به سوی پولاریزاسیون در حال حرکت است و هر کدام از نیروهای موجود سعی بر تقویت صفوف

خود از طریق آلترناتیو خود را دارند، طبقه کارگر کمونیست و پیشرو نیز اگر می خواهد در آینده ایران نقش اساسی ایجاد کند، ضمن ارائه آلترناتیو سوسیالیستی خود، باید با گرایشات و احزاب بورژوازی، حتی با آنها بی که به نام مارکسیسم و کارگر حرف میزنند و جنبشهای بورژوازی را پیش میبرند و نمایندگی میکنند، تعیین تکلیف کند. گرایش کمونیستی در طبقه کارگر و احزاب کارگری کمونیستی نیز باید روی پای خود و تمام قد برای انسجام صفوف خود، آمادگی کل طبقه کارگر و بهبود موقعیت خود در این طبقه تلاش کنند. کمونیستهای طبقه کارگر باید با تمامی گرایشات موجود چه در درون طبقه کارگر و چه در سطح سراسری تعیین تکلیف کرده و صفوف خود را از صفوف تمامی احزاب ضد کارگر جدا کند. بی شک حزب کمونیست ایران و یا هر حزب کمونیست دیگری که بخواهد در رهبری طبقه کارگر ایران نقشی ایفا کند، ضمن نقد بی رحمانه از گرایشات ناسیونالیستی درون خود و دیگر احزاب ناسیونالیست کردی، پان ایرانی و پرو غرب، باید انحرافات درون خود را نیز بی رحمانه مورد نقد قرار دهد. این جریان تنها در صورت جواب دادن به دلایل ناکامی های خود در رهبری طبقه کارگرست که می تواند از زیر هژمونی ناسیونالیسم گرد و رهبری کومه له جدید و ناسیونالیسم چپ خلاصی یابد تا از جناح چپ درون حزبش به حزب چپ جامعه تغییر مکان دهد و بتواند نه تنها در درون، بلکه در درون طبقه کارگر ایران نیز به دور خود نیرو جمع کند.

واقعیت این است در چنین دورانی که جامعه تحولات جدی را از سر میگذراند و پلاریزاسیونی در سیاست ایران و در جامعه در حال انجام است، احزاب ناسیونال چپ، احزاب ملی و خرده بورژوازی و بورژوازی که به نام کارگر و با قسم خوردن به کمونیسم به چشم کارگر خاک میباشند هم ناچارند با زبان روشن و جهت و سیاست شفاف حرف بزنند، ناچارند بارقه های چپ را از خود بتکانند، ناچارند به هم جنبشی های خود نزدیک شوند تا نقشی ایفا کنند. تحولات در حزب کمونیست ایران و کومه له در این دوره و خانه تکانی از هر آنچه آثار گذشته کمونیستی این جریان است از روی نیازی است که چپ ملی حاکم بر کل این پدیده احساس میکند. این حقیقت عینا در حزب کمونیست کارگری به رهبری "حمید تقوایی" هم در جریان است. یکی شتابان خود را به هم جنبشی های خود در جنبش ناسیونالیسم کرد نزدیک میکند و دیگر به جنبش ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب.

اگرچه این نقد در واقع رو به جناح چپ حزب کمونیست ایران است، اما به نحوی رو به تمامی احزاب چپ موجودیست که هر کدام به نوعی دچار انحرافات فکری و سیاسی شده اند و تلاششان بر اینست که با آویزان شدن به کومه له در درون جامعه کردستان و یا جنبش سرنگونی طلبی، جنبش نه به جمهوری اسلامی و جنبش همه با همی با دیگر احزاب بورژوازی و ضد کارگری اپوزیسیون موجود، به اعتباری دست یابند، آن دسته از احزاب چپ که نام کمونیسم را به دنبال خود یدک می کشند و سعی دارند جنبش کمونیسم کارگری را به بیراهه ببرند.

## "دولت اقلیم کردستان" مسئول مستقیم قتل‌های ناموسی زنان!

انتشار گزارشی از گورستان "سیوان"، گورستانی با سه هزار گور بی نام و نشان، در شهر سلیمانیه عراق به همراه آمار قربانیان قتل‌های ناموسی در کردستان عراق از طرف "دویچه وله" و سایر منابع خبری، باردیگر مسئله قتل‌های ناموسی زنان را به صدر مسائل روز آورده است.

قتل‌های ناموسی در کردستان عراق در ابعادی باورنکردنی روزانه در جریان است. قتل‌هایی که قربانیان آن نه فقط زنانی که قوانین و سنت‌های ارتجاعی ناسیونالیستی-اسلامی را زیر پا گذاشته اند، که نوزادانی اند که به جرم تولد در خارج از "ازدواج شرعی"، همراه مادران خود به قتل رسیده اند، است. هفتاد درصد از سه هزار گور قربانیان قتل‌های ناموسی در گورستان "سیوان" مربوط به زنان است و بقیه مربوط به نوزادان آنان است.

آمار منتشر شده صرفاً مربوط به قتل‌هایی است که به ثبت رسیده اند. آمار ثبت نشده قربانیان این جنایت که در بیابانها دفن شده و یا رها شده اند، قطعاً به مراتب بیشتر و دهشتناک تر است. جنایت و بربریتی که سالها طبق قانون شریعه در کردستان عراق قانونی و مشروع بود. توحشی که دولت اقلیم کردستان با حاکم کردن قانون شریعه آنرا رسمی و مجاز اعلام کرده بود.

قانونی که با مقابله جنبشی اعتراضی گسترده از طرف کمونیستها و مردم متمدن و آزادیخواه کردستان و مبارزات وسیع طبیف گسترده ایی از زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب روبرو شد. تقابل و اعتراضاتی که غیر قانونی بودن قتل ناموسی و به رسمیت شناختن آن بعنوان قتل عمد را به دولت اقلیم کردستان تحمیل کرد. اما

دولت اقلیم علیرغم این عقب نشینی در قانون، در دنیای واقعی نشانی از عملی شدن این قوانین در جامعه کردستان نیست. هنوز هم قاتلین زنان و کودکان قربانی قتل‌های ناموسی و عشیرتی بدون کمترین مجازات و حتی دادگاهی آزادانه به زندگی خود در جامعه ادامه می دهند و تحت هیچگونه پیگرد قانونی قرار نمی گیرند.

از نظر مردم کردستان عراق، از نظر مردم شرافتمند جهان، مسئول این جنایت و توحش عریان، فقط و فقط حکومت اقلیم کردستان است که با به قدرت رسیدن خود قتل‌های ناموسی، تعرض به جسم و روان زنان و دختران جوان را بنا به قانون شریعه و سنت‌های عقب مانده و ارتجاعی را قانونی و مشروع کردند. حکومتی که قوانین شریعه را در جامعه حاکم کرد و در رواج و باز تولید پوسیده ترین فرهنگ عشایری و مردسالارانه تلاش کرده و به قدرت رسیدن آن به معنی گسترش قتل‌های ناموسی، تعرض به زنان و احیا عشیره ای ترین و قرون وسطایی ترین سنتها و قوانین در کردستان عراق شد. حکومتی که نه فقط حفظ امنیت زنان و نوزادانی که به دلایل "ناموسی" در معرض خطر هستند را امر خود نمیداند که برعکس تعرض به آنان را مشروع و قانونی اعلام کرده است. حکومتی که علیرغم افشا این جنایت در جهان هنوز حاضر نیست به پرونده این جنایت رسیدگی کند. سران حکومت اقلیم دستشان به خون قربانیان قتل‌های ناموسی در کردستان عراق آغشته است!

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی) در کنار کمونیست‌های کردستان برای پایان دادن به قتل‌های ناموسی و ریشه کن کردن قوانین و سنت‌های ضد زن تلاش میکند و علیه این حکومت و سران آن به جرم جنایت علیه بشریت اعلام جرم میکند.

### دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۳۰ مارس ۲۰۲۱

## زن کشی در کردستان عراق، ... مظفر محمدی

از زمان روی کار آمدن دولت اقلیم کردستان عراق کم تر روزی است که زنی کشته نشود. آمار زن کشی در این منطقه هیچ وقت در رسانه های دولتی و عمومی منتشر نمی شود. سکوت و پنهانکاری احزاب حاکم نشان تمایل و سیاست این احزاب به خشونت علیه زنان تا کشتار زن توسط شوهر یا اعضای مرد خانواده و فامیلشان است. تصویب قانون دولتی خانواده بر اساس شریعت اسلامی در کردستان، تبعیض جنسی و خشونت و زن کشی را به عرف و سنت کثیف و رایج و قانونی کرده است.

طبق گزارش های مستند، گوشه‌ای از گورستان سیوان سلیمانیه، مدفن هزاران زنی است که سنگ قبر ندارند و با شماره معرفی می‌شوند. این ها قربانیان قتل و جنایت ناموسی اند، زنانی که بستگان‌شان از خاکسپاری آنها چشم پوشیده و این کار را به شهرداری سپرده‌اند.

روژگار ابراهیم وکیل دادگستری در گزارشی که به زبان کردی منتشر کرده است، می نویسد:

"از بین سه هزار قبر، ۷۰ درصد گورها متعلق به زنانی است که به بهانه‌های ناموسی توسط خانواده‌هایشان به قتل رسیده‌اند. بطوری که بعد از کشتن‌شان نه تنها حاضر به تحویل جسد و خاکسپاری‌شان نشده‌اند بلکه هر نوع وابستگی به آنها را نیز انکار کرده‌اند. گرچه اسناد و مدارک این قربانیان در شهرداری موجود است اما گورها بدون هیچ نام و نشانی و تنها با یک شماره از هم جدا می شوند. سایر گورها متعلق به کودکانی است که در اثر تجاوز یا رابطه جنسی به اصطلاح نامشروع به دنیا آمده و کشته شده‌اند".

دولت اقلیم کردستان هر چند قانون منع خشونت علیه زنان را پذیرفته و بظاهر قتل ناموسی، قتل عمد محسوب می‌شود اما در عمل زندگی زنان به دست، مناسبات عشیرتی و صلاحدید سران ایل و مذهب و قوم وابسته به حکام سپرده شده است.

از عشایر و قبایلی که تا دیروز مزدور رژیم صدام بودند و امروز در کنار احزاب حاکم در دولت شریک اند تا اعضا و وابستگان این احزاب از عوامل خشونت سازمانیافته علیه زنان و زن کشی و تحقیر و اهانت نسبت به زنان هستند.

دولتمردان قومی و مذهبی اقلیم توپ را به زمین مردم می اندازند و زن کشی را ناشی از سنت و عرف فرهنگ جامعه و مردم معرفی و توجیه می کنند. گویا مردم مقصرند. افرادی در این دولت حتی پز مخالفت و اعتراض به قتل های ناموسی می گیرند. در حالی که پول و اسلحه و قدرت دست دولت اقلیم است، بدون حمایت و تأیید این حاکمیت تراژدی کشتار زنان اتفاق نمی افتد.

وقتی قانون خانواده از کتاب شریعت اسلامی در می آید که زن در آن درجه دوم و ملک و ناموس



مرد است، زن کشتن حق طبیعی شوهر و مردهای خانواده محسوب می شود و جرم نیست. حتی آنجا که قانون علیه قتل ناموسی روی کاغذ نوشته شده است اما بدلیل روابط احزاب حاکم و منفعت شان نادیده گرفته می شود. کیست که نداند بدون حمایت پول و اسلحه و قدرت کسی نمی تواند بهر بهانه ای روی زنی دست بلند کند تا چه رسد به قتل و جنایت.

مقصر اصلی جنایت کشتار زنان دولت قومی - مذهبی اقلیم کردستان است. فرهنگ و سنت و عرف، محصول دولت ها و قوانین و مقرراتی است که برای جامعه تدوین می کنند. همچنانکه در ایران خشونت علیه زنان، تبعیض و نابرابری و ستم بر زنان از قوانین مذهبی جمهوری اسلامی نشات می گیرد.

انقلاب جنسی فرانسه و مبارزات حق طلبانه ی طبقه کارگر و زنان در یک قرن اخیر برابری زن و مرد را به قانون زندگی جامعه تبدیل کرده است. اما در کشورهای با حاکمیت مذاهب و اقوام آزادی و برابری زن و حرمت انسان بهایی ندارد. دولتهای ارتجاعی تقسیم جامعه بر اساس جنسیت و برتری مرد بر زن و مردسالاری را پاس می دارند

حالا که بختک تبعیض جنسی بر زندگ نصف انسان های جامعه در کردستان عراق چنگ انداخته، زنان و مردان از ادیخواه و برابری طلب و طرفدار حقوق و حرمت انسان می توانند و باید کاری کنند. با افشاگری و یا کارهایی از قبیل درست کردن سنگ قبر و دلسوزی نمی توان جلو جنایت و فاجعه انسانی کشتن زنان را گرفت. فرهنگ و سنت ارتجاعی در جامعه را نمی شود با نصیحت و سرزنش و تبلیغ تغییر داد. نشان دادن عواطف انسانی و ابراز دلسوزی نسبت به قربانیان تبعیض جنسی و خشونت علیه زنان و گورستان های بی نام و نشان، به تنهایی کافی نیست و دردی از تبعیض جنسی را درمان نمی کند. کردستان عراق و دیگر کشورهای مشابه به جنبش دادخواهی توده های مردم در دفاع از زنان تحت تهدید و کشتار و خشونت سازمان یافته نیاز دارد. جنبش دفاع از حقوق زن و برای برابری در سراسر کردستان، می تواند و باید در وهله اول یقه دولت را بگیرد و خواهان لغو قانون شریعت اسلامی و جایگزینی با قوانین مدنی و برابری طلبانه شود. جنبشی که برابری زن و مرد در همه ابعاد اجتماعی و اقتصادی و خانواده و آزادیهای فردی و اجتماعی را تامین و تضمین کند.

سران دولت اقلیم و همدستان و سرمایه داران، زنان را در موقعیت فرودست قرار داده اند تا به راحتی به حرمت و حقوق انسانی شان تجاوز و تعرض کنند. زن کشتی در کردستان عراق مال امروز و دیروز نیست. این گورها تازه کشف نشده و بیشتر از بیست سال تحت حمایت و سکوت دولتمردان اقلیم این گورهای

بی نام و نشان وجود داشته و هر روز و ماه و سال بر تعدادشان اضافه شده است. کم تر روزی است که زنی زخمی یا کشته نشود و یا خود را نکشد. خشونت دایمی در خانواده و محل کار و زندگی نهادینه شده است! در چنین فضایی در جامعه کشتار جمعی زنان به امری عادی تبدیل شده است.

خشونت و کشتار زنان را احزاب حاکم در دولت اقلیم با پشتوانه ی مذهب و شریعت و کمک مساجد و آخوندها و امام جمعه ها و میدیای ضد زن احزاب اسلامی مثل "یکگرتوی اسلامی"، "کومه له اسلامی" و غیره سازمان داده اند. ملاها و مبلغین احزاب مذهبی شریک در حکومت در مساجد و از بلندگوهای کر کننده شان شبانه روز علیه حقوق زن لجن پراکنی می کنند

تنها یک جنبش اجتماعی آزادیخواه می تواند در مقابل تعرض به جان و حیثیت و حرمت زنان سدی ببیند. جنبشی که خواهان معرفی و محاکمه و مجازات قاتلین زنان در دادگاه های عادلانه است. می توان فضایی ایجاد کرد که دولت اقلیم نتواند با سکوت و بی تفاوتی این جنایات را لاپوشانی کند. اگر این اتفاق بیفتد کسی نمی تواند به اسانی روی زن دست بلند کند، تهدید کند و یا به قتل برساند. قاتلین زنان را باید بخاطر گرفتن جان انسان و قتل عمد، بقیه عمرشان را در زندان بگذرانند. قاتلان جان زنان باید تاوان جنایاتشان را بدهند. بطوریکه دیگر کسی نمی تواند روی زن دست بلند، زن را تهدید و یا به قتل برساند و راست در خیابان قدم بزند و سرش را بالا بگیرد و بدون شرم مدال ناموس پرستی بگیرد. باید این عمل مجرمانه، برای قاتلین بی آبرویی و مجازات به بار بیاورد.

گورستان سه یوان سلیمانیه که مشابهش در همه شهر و شهرک های کردستان وجود دارد، یک سند دیگر بیحقوقی انسان، تبعیض جنسی و فاجعه انسانی برای دولت اقلیم کردستان است. این جنایات در کنار تصرف داراییهای جامعه، به عدم صلاحیت و مشروعیت دولت حکم داده است .

فعالین حقوق زن و زنان و مردان از ادیخواه می توانند و باید پرونده ی زنان دفن شده ی بی نام و نشان در گورستان های شهرهای کردستان را روی میز دولت و نهادهای بین المللی گذاشته و دولت اقلیم را بعنوان جنایت علیه بشریت به افکار عمومی جهانی معرفی کنند .

کمونست ها، سوسیالیست ها و زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب و طرفداران برابری زن و مرد دست در دست هم بگذارند و جنبشی در دفاع از برابری زن و مرد و علیه تبعیض و ستم و کشتار زنان راه بیندازند. مجرمین شناسایی و محاکمه و مجازات شوند. امنیت جانی و حفظ حرمت زنان و برابری زن و مرد، باید یک خواست شرافتمندانه ی اکثریت

مردم کردستان باشد. اگر این اتفاق بیفتد، هیچ مردی بخاطر این که همسرش راضی به ادامه زندگی با او نیست بخودش جرات نمی دهد زندگیش را بگیرد. یا هیچ پسر و دختر جوانی از ترس عقیماندگی مردان خانواده یا جامعه روابط شان را مخفی نمی کنند.

در کردستان عراق و در کنار برج های سر به فلک کشیده و زرق و برق شهرها و زیر پوست شهر تجاوز آشکار به حق زن موج می زند. در این مملکت و در خانواده های به ظاهر روشنفکر و تظاهر به زندگی مدرن، دختران تحصیل کرده هم بدون اجازه خانواده حق ندارند با کسی زندگی مشترک و یا دوست پسر داشته باشند.

زنان و دختران جوان و تحصیلکرده نباید به زن سئیزی و بی شرمی مردسالاران تحت حمایت دولت اقلیم تمکین کنند. نباید در مقابل کشتار همسرنوشنان سکوت کنند. بخش آگاه جامعه می تواند در میدیای دولتی و خصوصی، در روزنامه ها و رادیو و تلویزیون ها، مبارزه و کمپین علیه کشتار و قتل ناموسی راه بیندازند. کنفرانس ها و سمینارهای اعتراضی و روشنگرانه برگزار کنند، قاتلین را به دادگاه بکشانند و دولت را به گردن نهادن به اعاده حق آزاد زیستن زنان مجبور کنند!

موقعیت فرو دست زن برای بورژوازی حاکم منفعت مادی دارد. اکثریت زنان کردستان بیکار و مشغول کار بی اجر و مزد خانگی هستند و دولت هیچ مسوولیتی در قبال زندگی و تامین معیشت شان ندارد. دولتمردان اقلیم در انتخابات های فرمایشی شان به رای زنان احتیاج دارند. در این کار زن و مرد برابرند ولی وقتی که به حقوق و آزادیها و حق حیات آزاد و برابر زنان می رسد، تبعیض و بی حقوقی و کشتار زن را پاسداری می کنند.

زنان و دختران جوان کردستان عراق مانند دیگر همسرنوشنان خود با فرهنگ و تمدن و آزادیهای فردی و اجتماعی جهان متمدن آشنایی دارند. حقوق خود را می شناسند. عاشق آزادی و برابری و حرمت انسانی اند. اما چیزی که دست و بال زنان را بسته است، دولت در قدرت و حاکمین ضد زن و قوانین ارتجاعی و پشتوانه ی زر و زور است.

زنان در کردستان عراق در محاصره ی ارتجاع قومی و مذهبی و مردسالاری قرار دارند. ارتجاع ضد زنی که از انگشتانش خون زنان و دختران به قتل رسیده می چکد.

تنها با مبارزه برای اعاده حقوق برابر زنان از راه لغو قوانین شریعت علیه زنان و مجازات قاتلان زن این حصار شکسته می شود. اگر در مقابل هر تجاوزی به حقوق زن صدها و هزاران انسان فریاد اعتراض شان را بلند کنند، این عمل شنیع انسان کشی تکرار نمی شود. اگر این عمل برای ضارب مجازات و شرمساری و رسوایی به بار بیاورد هیچ مردسالاری و هیچ ناموس پرستی نمی تواند به حقوق انسانی زنان

## زنده باد انقلاب کارگری

و دختران و همسران و خواهران خود تجاوز کند. زن ملک کسی نیست، ناموس کسی نیست. مرد صاحب زن نیست. زن قربانی نیست. زن برده کسی نیست و جوامع بشری دوره برده داری را پشت سر گذاشته است. اگر جامعه ای آزاد و انسانی داشته باشیم، زندگی انسان ها چه در خانواده و چه در جامعه و محل کار با ارزش و قابل احترام خواهد بود. تجاوز به جان و حرمت و آزادی و حقوق برابر زنان قبل از هر چیز و کس برای دولت ننگ است.

در یک دهه اول حاکمیت احزاب قومی و مذهبی در کردستان در مقابله با بی حقوقی و آزار و کشتار زنان جنبشی در میدان بود. زنان مردان برابری طلب با ایجاد مرکز حفاظت از زنان، "سنتری پاریزگاری زنان" و خانه های امن و سازماندهی گروه های گشت زنان و سرکشی از خانواده ها و حفاظت از زنانی که تهدید می شدند و تبلیغ آزادیخواهی و برابری طلبی و انتشار نشریاتی که علیه بی حقوقی زنان منتشر می شد... فضای ضد زن جامعه را تحت تاثیر قرار دادند. این مبارزات و دفاع زنان از حقوقشان عرصه را به مرجعین ننگ کرده و حرمت و آزادی زن را پاس می داشتند. زنان در این فعالیت ها برای حفاظت از خود و کارشان در مقابل مزاحمت های مرتجعین مسلح هم بودند. بعنوان مثال و یک نمونه، از شهر رانیه خبر رسید که دو خانواده با عشیره سر اختلافاتشان برای مصالحه قرار است دخترانشان را بین خود ردو بدل کنند. دو نفر از زنان مرکز حفاظت به رانیه رفتند و در نشستی با حضور افراد دو قبیله معامله با دختران در حل و فصل مناقشات شان را شرم آور و ضد انسانی دانستند و موفق شدند هر دو طرف را وادار کنند از عمل شنیع معامله و قربانی کردن دو دختر دست بکشند.

امروز که مساله قتل زنان و گورستان های بی نام و نشان زنان توسط یک انسان شریف وجدان هر انسانی را می آزارد و قلب ها را به درد می آورد، بار دیگر حضور زنان و مردان برابری طلب ضروری شده است. جامعه ی کردستان وجدان های بیدار فراوانی دارد. امروز جامعه کردستان برای متوقف کردن دست درازی به جان و حقوق زنان، به انسان های آگاه و شرافتمند و در پیشاپیش آنها زنان و مردان کمونیست و برابری طلب نیاز دارد. امروز صدا و فریاد "تعرض به جان و حقوق زن موقوف" از جانب این پیشروان می تواند جامعه را علیه یک فاجعه انسانی مداوم بشوراند.

باید فضایی ایجاد کرد که وقتی کسی فکر کند در مقابل گرفتن زندگی یک زن یا دختری زندگی خودش را از دست می دهد و بقایای عمرش را در زندان می گذراند دیگر نمی تواند به آسانی این جنایت را انجام دهد و نمی تواند از مجازات فرار کند.

واسطه ها و روابط وابسته به احزاب حاکم نمی توانند قاتلین را از مجازات معاف کنند. باید در وهله اول دولت اقلیم را که شریک دستهای خونین قاتلان زن است را تحت فشار قرار داد. باید ریاکاری بعضی از دولتمردان اقلیم را که برای گورستان زنان بی نام و نشان ابراز همدردی میکنند و اشک تمساح می ریزند، افشا

کرد. این ها اگر راست می گویند مجرمین هزاران قتل زنان را شناسایی و معرفی کنند.

باید افکار عمومی جامعه را علیه زن کشی و بی حقوق کردن زنان تکان داد. افکار عمومی بین المللی را به قتل هزاران زن بعنوان جنایت علیه بشریت مطلع و خواستار محکومیت دولت اقلیم کردستان بعنوان مسوول و شریک و پاسخگو در کشتار زنان و کودکان شد.

شهرداری هایی که اجساد به خون غلطیده زنان و دختران را بی نام و نشان خاکسپاری می کنند، خود شریک جرم اند. کجاست قاتلین سه هزار زن گورستان سیوان؟ این وحوش افسار گسیخته ی تحت حمایت دولت اقلیم در شهر و شهرک و محلات و در روستاها آزادانه می گردند. اگر گرسنه ای از فروشگاههای یک قرص نان بر دارد پلیس و قاضی و دادگاه بعنوان دزد سراغش می روند و مجازاتش می کنند. اما قاتلین هزاران زن در پناه همین پلیس و قاضی و دادگاه به آزادی و حرمت انسان می خندند و از اندند.

اما بیش از هر مجرمی که باید معرفی و مجازات شود، داغ قتل زنان در وهله اول بر پیشانی دولتمردان اقلیم کردستان است!

۱۲ فروردین ۱۴۰۰ - ۲ آوریل ۲۰۲۱

## کمونیست ها به مجرمین و

## پایمال کنندگان حقوق و

## آزادیها و حرمت انسانی

## مردم رحم نمی کنند،

## همانطوریکه مجرمین در

## تعرض به حقوق و آزادیهای

## مردم بی رحم اند. ابزار فشار

## ما افشای بیرحمانه ی جرایم و

## حق دفاع از خود مردم در

## مقابل زورگویان و پایمال

## کنندگان آزادی و برابری

## انسان است.

## پاپ فرانسیس وشعبده بازی

و ...

### قادر محمودپور

اخیرا پاپ فرانسیس "رهبر کاتولیکهای جهان" این سمیل ارتجاع کاتولیسیم برای دیدار با مسیحیان به عراق سفر کرده است. در میان این سفر دیداری با سیستانی "رهبر شیعیان عراق" داشته است و در ادامه سفرش از اقلیم کردستان عراق و مسیحیان آن دیار دیداری به عمل آورده است.

در این خصوص حکومت اقلیم کردستان عراق به افتخار دیدار "پاپ فرانسیس" یک تمبیر سمبلیک از تصویر "پاپ فرانسیس" بر روی نقشه "کردستان بزرگ" درست کرده است! نقشه کردستان بزرگ شامل بخشهای بزرگی از کردستانهای ترکیه، ایران، عراق، سوریه و همچنین بخشهای بیشتری از مناطق ایران، عراق و ترکیه را شامل می شود. نقشه ایی که آرزوی ناسیونالیستهای کرد است.

این قضیه باعث رنجش خاطر دوستان دیرینه حاکمان اقلیم از جمله دولتهای ترکیه و ایران شده است! ناسیونالیسم و احزاب این سنت تلاش کردند که از این کار نمادین برای خودشان اعتباری در میان مردم درست کنند. اعتباری که به یمن سه دهه حاکمیتشان در اقلیم کردستان نه تنها هیچ چیزی ازش نمانده است بلکه حاکمیتی کاملاً انگلی و شرم آور را از خود به نمایش گذاشته است. این کار نمادین هم با اعتراض دولتهای ترکیه و ایران به یک افتضاح سیاسی برایشان تبدیل شد و از بالا تا پایین حاکمیتشان به غلط کردن افتادند. یکی از سنتهای جا افتاده ناسیونالیستها استفاده از هر دریچه ای بوده برای مطرح کردن خواسته هایشان و خیلی زود هم فراموش کرده اند و یا خواسته اند که فراموش شود که انگار همین حکومت کردی اینها نبوده که در کردستان عراق برای رژیم جمهوری اسلامی ایران چه کرنشهای بخرج می داده است و از ترور مخالفان رژیم اسلامی و تحویل دادن آنها به رژیم اسلامی هیچ کم کاری نکرده اند. اینها عجب رویی دارند انگار این ها نبودند که بخشی از آن "خاک مقدس" کردستان و حتی بهترین قسمت و نفت خیز آن را دو دستی به حشداالشعبی و حاجی قاسم تسلیم کردند!؟

انگاری این ها در آن قسمتی که اداره امور در دست دارند "بهشت روی زمین" برقرار کرده اند و برای وسعت آن به هر جر و جانوری احتیاج دارند! البته این ها برای این شعبده بازی شان توجهات زیادی دارند. میگویند "به کوری چشم دشمنان خلق کرد" ما تصمیم گرفتیم جغرافیایی کردستان مان را گسترش بدهیم و در این راه مقدس دوست داریم به "امام خمینی رهبر خلق های ایران" لیک بفرستیم. (عبدالرحمان قاسملو). ما دوست داریم مرزهای خودمان را مشخص کنیم و چه اشکالی دارد در آن مرزهای مقدس چوبه دار را به راه بیاندازیم و ما خودمان زندانی سیاسی داشته باشیم و قاضی و وکیل و پلیس کرد باشند و کرد خودش آنها را اعدام کند! (خالد عزیزی) مگر چشمتان کوره؟! نمی بینید که دشمنان ملت کرد یک تاریخ طولانی در

اگر بخاطر اپیدمی کرونا و ترس از سرایت آن نمی بود به عقیده من حالا موضوع و توازن قوای مردم با حاکمیت چیز دیگری بود. کارگران و زحمتکشان آگاه در کردستان دیگر فریب این نوع ترفند ها و عوام فریبیهای ناسیونالیست ها و دولت شان را نخواهند خورد و با مبارزه روزمره خویش برای افزایش دستمزدهای و یک زندگی مرفه امروزی تحت رهبری حزب خودشان، حزب کمونیست کارگری کردستان مبارزه می کنند و این تنها راه نجات مردم جان به لب رسیده کردستان برای رهایی از شر مافیای سرمایه داری اقلیم کردستان عراق است.

۱۶ مارس ۲۰۲۱

استفاده کنند و گروه های اسلامی زیادی بعد از سقوط حکومت بعث سردر آورده اند و غیره کار ما نیست!

در نهایت می خواهیم آن تصویر واقعی که ناسیونالیسم کردی چه در حاکمیت و چه خارج از حاکمیت را نشان بدهم که کرد بودن و کردایتی برای همه آنها فقط یک کارت بازی برای شریک شدن در قدرت و چپاول ثروت و سامان جامعه است. تصویر واقعی که در اقلیم کردستان وجود دارد اینست که افسار جناح های مختلف احزاب ناسیونالیست عملا در دست رژیم های ترکیه، ایران و عراق است. عملا این حکومتها هستند که در مناطق سبز و زرد و ملون حاکمیت می کنند و سرنوشت این بخشها را تعیین می کنند.

ناسیونالیستها و حاکمین ناسیونالیست در عمل نقش تیول داری را ایفا می کنند. این تصویر واقعی را وقتی در کنار تلاش نمادین ایجاد تمبر با نقشه "کردستان بزرگ" با پیش زمینه تصویر "پاپ فرانسیس" قرار دهیم آنوقت اوج شعبده بازی و وقاحت این ناسیونالیسم عیان می شود. ناسیونالیسمی که حتی توان دفاع از یک کار نمادین را نداشت و به غلط کردن افتاد. این چهره واقعی ناسیونالیسم کرد و رهبران اش است.

من از دوروی و وقاحت ناسیونالیست ها و از سیاست کردستان و عوام فریبی آنها در تعجب هستم. اینها می توانند یک روز به بهانه خلق و ملیت «خاک مقدس» را وسعت بدهند و روز دیگر آن را بفروشند. برای آنها مهم نیست در درون آن خاک مقدسی که آنها می خواهند گسترش اش بدهند چه نوع زندگی و وضعیت کاری و معیشتی برای مردمان آن دیار وجود دارد. مهم این است که آنها کنترل امور را در دست داشته باشند و خودشان سفره استثمار کارگر و مردم زحمتکش را پهن کرده باشند و مردم کارگر و زحمتکش را بچاپند. کارگران و زحمتکشان اقلیم کردستان عراق سالهاست از دست مافیای حکومت اختلاسگر کرد می نالد و دوست دارند این حکومت مافیایی و دزد سر بر تن نداشته باشد. مروری بر اعتراضات مردم کردستان عراق در بدو تشکیل این حکومت به ما نشان می دهد که مردم کردستان عراق نه تنها گسترش دادن مرزهای کردستان عراق را توسط این باندهای مافیایی و دزد را نمی خواهند بلکه برای سرنگونی آنها تا جایی که توانسته اند در مراکز شهرهای بزرگ قد علم کرده اند و با صدای رسا خواستار سرنگونی آنها شده اند.

در آن طرف این بازی کثیف دولتهای ایران و ترکیه قرار دارند که به همان شیوه آشنا از هر فرصتی استفاده می کنند تا مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی داخلی خود را به جای دیگری توجه بدهند و به مردم آنجا بگویند که ما خطر تجزیه طلبی کشور داریم و مبارزه برای مطرح کردن این خواسته های به تجزیه طلبان شناس از هم پاشیدن کشور وجدایی جامعه را مهیا می کند. غافل از اینکه مردم ایران به دنبال یک فرصت و بهانه کوچکی می گردند تا کار حکومت مافیایی و دزد سرمایه داری ایران را یک بار برای همیشه تمام کنند.

این کارها دارند؟! چرا وقتی که نوبت به ما می رسد داندان را بالا می برید و هیا هو بیا میکنید! ؟ اصلا ما مجبور بودیم مصطفی سلیمی زندانی سیاسی گرد و فراری از زندان مرکزی سفر را به ایران تحویل بدهیم، مگر عقل زیادی می خواهد تا ببینید که ما "با یک حکومت قدرتمند مثل ایران همسایه ایم" ؟ ( لاهور شیخ جنگی) حالا تصمیم گرفتیم جغرافیایی کردستان مان را بدون در نظر گرفتن این خطر گسترش بدهیم! و حتی در این راه مقدس دوست داریم کله پوک پاپ فرانسیس هم به کار ببریم، اشکال دارد مگر؟! ما در این راه مقدس و در آن بخشی که کنترل امور را در دست داشته ایم اصلا هیچ جنگ و کشت کشتاری نداشته ایم و اگر هم با هم جنگی داشتیم کار دشمنان خلق کرد بوده است! راستش ما مثل ایران و ترکیه و دولت عراق اختلاسگر و چپاول ثروت مردم هم نداریم. اگر در مراکز بزرگ شهرهای کردستان تجمعات بزرگی برای حقوق معوقه شان و علیه دزدی و اختلاس از طرف مردم صورت گرفته است و ما مجبور شدیم که تعدادی از آنها را به گلوله ببندیم و از پای در آوریم، چاره ای نداشتیم چونکه آنها از طرف بیگانه گان تحریک شده بودند! ما اصلا در قتل سردشت عثمان و دیگر آزاد اندیشان و کمونیست های کارگری تقصیری نداشته ایم و اگر شش نفر از اعضای حزب کمونیست کارگری عراق در سال ۱۹۹۹ میلادی را سلاخی کردیم، مجبور بودیم چونکه امام جلال احتیاج به پول بیشتری داشت و از طرف "جمهوری اسلامی" ازمان خواسته شده بود! و توانایی مقابله با ایران را نداشتیم و ...

اگر حالا هم بدون در نظر گرفتن قدرت همسایه مان دست به این کار زده ایم و نقشه کردستان را گسترش داده ایم و زیر کله پاپ فرانسیس قایم کردیم، گفتیم شاید بخاطر کله مبارک پاپ اینها چیزی بهمان نگویند. این که پاپ فرانسیس سمبل ارتجاع کاتولیسیم و یک مذهب پدوفیل در دنیای سیاست خارجی و مدرن شناخته شده و تا بحال دهها گزارش از اقتضاح و رسوایی در واتیکانی که پاپ عزیز ما سردهسته شان است، صورت گرفته است و در آنجا به کودکان و زنان زیادی تجاوز شده، تاثیری در کار ما نمی توانست داشته باشد. دلیلش هم ساده است و این هم ما با وجود اینکه دارای یک حکومت غیر مذهبی هستیم و حتی خیلی از اعضای پارلمان مان مذهبی نیستند و مذهبی ندارند باز ما از سنتهای عزیز اسلام استفاده کرده ایم و یا از کنارش گذشته ایم، وقتی که قتل های ناموسی در مناطق تحت کنترل ما صورت گرفته است. اجازه دایر کردن مساجد و مدارس اسلامی زیادی در این مناطق تحت اختیارات و مدیریت مان وجود دارد بخاطر علاقات زیاده از حد مابه این تفکر برای به بیراهه کشاندن مبارزات مردم کارگر و زحمتکش و فریب آنها است.

امروز اگر یک نفر خارجی وارد منطقه تحت نفوذ مان شود فرق جامعه که ما آن را اداره می کنیم با جامعه ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی را به سختی تشخیص می دهد. بیکاری و فقر و اختلاس جزو نرمهای عادی مناطق تحت کنترل ماست! و درصد زیادی از زنان مجبورند برای در امان ماندن از حجاب اسلامی

**هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه**  
**اعضاء یک طبقه جهانی اند**  
**تقویت میشود، هرجا**  
**کمونیسم بعنوان دورنمای**  
**انقلاب کارگری در میان**  
**کارگران رسوخ میکند و با**  
**هر رفیق کارگری که به**  
**کمونیسم و به محافل و**  
**سلول های کمونیستی**  
**کارگران نزدیک میشود،**  
**یک گام به انقلاب**  
**کمونیستی نزدیک تر شده**  
**ایم. سلول ها و محافل**  
**کمونیستی کارگری که**  
**امروز تشکیل میشوند، فردا**  
**کانون های رهبری انقلاب**  
**کارگری و پایه های قدرت**  
**حکومت کارگران را تشکیل**  
**خواهند داد .**  
**منصور حکمت**



## شهر مریوان را چگونه اداره کردیم؟

تحولات بعد از انقلاب ۱۳۵۷

محمد راستی (بخش اول)

قبل از قیام ۱۳۵۷ اعتراضات مختلفی در مراکز کارگری، در محلات زحمتکش نشین، خصوصا در شهرهای بزرگ، در مراکز دانشگاهی و تحصیلی و در میان اقشار مختلف، علیه فقر، استثمار، اختناق سیاسی و... در اشکال مختلف انجام می‌گرفت. سالهای قبل از قیام دامنه این اعتراضات وسعت بیشتری پیدا کرد و اشکال علنی تر و رو در روتری به خود گرفت. تحولات این دوره و جدال برای سرنگونی حکومت سلطنتی به پدیده‌ای جدی تبدیل شد و سرانجام و بعد از یکسری اعتراضات وسیع توده‌ای - کارگری مردم زحمتکش در حاشیه شهرها، با قیام در بهمن ۵۷ به سرنگونی رژیم سلطنتی منجر شد. در آن دوره احزاب و جریانات مختلف از چپ و راست و جریانات مذهبی در اشکال مختلف در اعتراضات شرکت داشته و تلاش می‌کردند رنگ خود را به تحولات آن دوره بزنند. محور مشترک در اعتراضات آن دوره رفتن شاه و سرنگونی حکومت پهلوی بود و تصور عمومی این بود که با رفتن شاه و سرنگونی سلطنت همه به امیال خود میرسند و کسی یا جریانی نبود که به طور جدی بگوید و تاکید کند که بعد از سرنگونی، چه پلانفرمی دارد و توقع و انتظارش از آینده پس از رژیم سلطنت چیست. در حقیقت بخش وسیعی از مردم زحمتکش، زن و جوان آزادیخواه و کارگران در این جامعه خواهان عدالت و رفاه و آزادی بودند و اما این امیال در زیر خواست سرنگونی گم میشد و سرنگونی چنان برجسته بود که انگار بعد از آن خود به خود همه چیز بهبود پیدا می‌کند و کسی از پیش نقشه‌ای جدی، پلانفرم و افق روشنی را در مقابل جامعه قرار نمی‌داد و به نوعی گفته می‌شد: مهم این است از دست این استبداد خلاص شویم، هر حکومتی جایگزین شود از این بهتر خواهد بود.

اتفاقات این دوره در کردستان و مسائل مختلف و تحولاتی که اتفاق افتاد مورد بحث این نوشته نیست. تلاش من اساسا به تجربیات عینی خود و طیفی از کمونیست ها در شهر مریوان است که در یک دوره معین با قیام ایران و سرنگونی حکومت پهلوی، کنترل شهر مریوان را مثل بسیاری از شهرهای دیگر کردستان به دست گرفتیم. دوره‌ای که حکومت پهلوی ساقط شده بود و ارتجاع اسلامی هم هنوز نناسته بود خود را همه جانبه به مردم ایران تحمیل کند. باید اذعان کنم که نسل من و رفقای من در آن دوره تجربه زیادی نداشتیم. با تجربه ترین‌های ما نقشه روشن و افق مشخصی را در مقابل خود نداشتند و در وضعیتی قرار گرفته بودیم و سعی می‌کردیم جواب مسائل و مشکلات دوره خود را بدیم. قصد من بیان این تجربه و اساسا بخش مربوط به کنترل و اداره شهر است تا شاید کمکی به آمادگی بیشتر نسل کمونیست این دوره در برخورد با تحولات کنونی باشد.

همینجا اشاره کنم که قطعا بیان این تجربه خالی از کم و کاستی نیست، گذشت زمان و پا به سن گذاشتن نسل ما، فراموشی جزئیات اتفاقات آن دوره حتما در شکل کمبودهای این نوشته نیز نمایان خواهد بود.

### فضای سیاسی شهر مریوان قبل از انقلاب

شرایط شهر مریوان قطعا با تهران و اصفهان و شیراز و کرمانشاه و سنندج و شهرهای بزرگ تفاوت زیادی داشت. اما اینجا هم اعتراضات با فاصله زمانی کمی از شهرهای بزرگ شروع شد. اعتراضات در این شهر از تنها دبیرستان شهر شروع شد.

فضای سیاسی دبیرستان تحت تاثیر رئیس دبیرستان بسیار خشک و مستبدانه بود و رفتار تحقیرآمیز با دانش آموزان بسیار معمول بود. این فضا بعدها با حضور مدرسین رادیکال تغییر کرد. از جمله حضور و تلاش فاتح شیخ در مقابل رئیس مستبد دبیرستان که از پشتیبانی کامل ساواک برخوردار بود، توانست فضای استبدادی دبیرستان را شکسته و فضایی صمیمانه و ریفانه در دبیرستان و در میان دانش آموزان به وجود بیاورد. بعدتر با آمدن احمد مجلسی که شخصی بسیار دلسوز، فداکار و خاکی بود، با فاتح جو دبیرستان را به کلی عوض کردند و به علاوه مشغول به کار شدن تعدادی از افسران وظیفه تبعیدی، که اساسا فارغ التحصیلان دانشگاهی چپ بودند، در چپ شدن فضای دبیرستان و فضای فکری دانش آموزان و کلا فضای روشنفکری در سطح شهر تاثیرات جدی داشت. ساواک متوجه این فضا شده بود و به همین دلیل احمد مجلسی را تبعید به جنوب ایران و فاتح شیخ را هم دستگیر و به علاوه از معلمی محروم کردند، که در این زمینه هم اعتراضات محصلین به اقدام ساواک شکل گرفت.

ضای مریوان و روابط و مناسبات خصوصا در روستاها به درجه زیادی از مناطق دیگر و حتی شهرهای بزرگتر کردستان متفاوت بود. مدتها از اصلاحات ارضی گذشته بود اما هنوز فشار فئودال ها، هر چند رو به زوال بودند بر دهقان ها باقی مانده بود و لذا مبارزات دهقانی در روستاهای مریوان و مقابله آنها با فشار و باجگیری فئودال ها پدیده‌ای بود و اعتراضاتی شکل گرفت که بعضا روی فضای شهر هم تاثیراتی داشت. به چند مورد آن که بعد از ۱۳۵۴ شروع شدند اشاره خواهم کرد که همه این موارد توسط کمونیست ها هدایت و رهبری شد. برای نمونه اربابان روستای "گویزه‌کویه" که در ۶ کیلومتری مریوان قرار دارد انگارانه‌انگار که انقلاب سفیدی شده و اصلاحات ارضی صورت گرفته و... باج و خراج خود را از دهقانان می‌گرفتند و این ماجرا به کشمکش میان آنها و دهقانان تبدیل شد. این کشمکش یک سال تمام طول کشد و در این اعتراضات رفیق مجید حسینی نقش برجسته‌ای داشت و در هدایت آن تلاش کرد. مجید حسینی به جرم دخالت در این مبارزات دستگیر و زندانی شد، اما مبارزات بعد از یک سال به پیروزی دهقانان انجامید.

مورد دیگر مبارزه دهقانان روستای "سرنژمار" به رهبری زنده‌یاد حسین پیرخضری بود که در آن نقش برجسته‌ای ایفا کرد و هرچند به کتک کاری و اذیت و آزار رفیق حسین انجامید اما پیروزی دهقانان سرنژمار نیز به ثمر رسید.

مورد دیگر، مبارزات دهقانان "دارسیران" در سال ۱۳۵۶ بود که نقش بسیار زیادی بر فضای عمومی مریوان گذاشت.

دارسیران روستایی که عملا به شهر مریوان چسبیده و محله‌ای از شهر شده بود. کشمکش و جدال آنها با مالکین دارسیران هم از پدیده‌های مهمی بود که در فضای عمومی شهر نقش مثبت زیادی داشت. مبارزات دهقانان علیه مالکین چندین سال طول کشید و بارها به زد و خورد میان مأمورین ژاندارمری که از فئودال ها طرفداری می‌کردند، کشیده شد. همچنانکه اشاره کردم آن دوره هنوز در جایی مثل مریوان پدیده فئودال ها و فشار آنها بر دهقانان، علیرغم گذشت سالها از اصلاحات ارضی، امری واقعی بود. دهقانان دارسیران و مبارزات آنها که فعالین کمونیست و چپ در آن نقش بسزایی داشتند و عبدالله دارابی چهره سرشناس این مبارزات بود، از اتفاقات مهم آن دوره بود. کوچ دهقانان در اعتراض به کار به دستان دولت و نهایتا عقب نشینی دولت و پیروزی دهقانان بر فضای مبارزاتی و حق طلبی شهر مریوان بسیار موثر بود. ناگفته نماند هنگام کوچ دهقانان دارسیران فصل برداشت محصول بود. در همین رابطه دهقانان روستاهای دیگر با دخالت رفقای چپ و کمونیست خصوصا روستای گویزه‌کویه جهت کمک به دهقانان دارسیران و برداشت محصول آنها تعداد زیادی با ابزار کار خود به محل گندمزارها رفته و محصولات را برداشت می‌کردند. همین کارها اتحاد و دوستی و صمیمیت را در میان دهقانان و مردم بوجود آورده و تعدادی از جوانان دارسیران و بقیه محله ها در دل این اعتراضات به افرادی شناخته شده و قابل اعتمادی تبدیل شدند. همچنین اعتراض و تحسن دهقانان روستای "بیلو" در دادگاه مریوان علیه فئودال ها با شرکت کمونیست های شهر، که زنده‌یاد "حسین پیرخضری" پای ثابت آن بود و عاقبت منجر به پیروزی دهقانان علیه فئودال ها گردید.

اینها همگی قبل از قیام زمینه‌های رشد چپ در این شهر و مهمتر از همه، پیوستن مردم این شهر به اعتراضات سراسری علیه رژیم پهلوی را فراهم کرد.

در آن دوره فضای چپ در کردستان بیشتر کمک به فقرا و مردم محروم، رفتن به روستاها و بودن با مردم زحمتکش و حتی رفتن به شهرهای بزرگ خارج کردستان و کارگری کردن و از این کانال، کار در میان طبقه کارگر بود. در این دوران شخص من که با تعدادی از دوستانم روابطی داشتیم و متوجه جلسات سیاسی و محافل و جمع‌هایی در سطح شهر شدیم، کم توجه ما هم به این ماجراها جلب شد.

تحت تاثیر فضای سیاسی و چپ در دبیرستان، من و تعدادی از دوستان مثل زنده‌یاد رفیق "امین شهابی"، و رفقا "توفیق سهرابی"، "قاسم محمدی" با درک آن زمان خود، در تعطیلات

تابستان برای شناخت عمیق‌تری از فقر و بدبختی و گرسنگی و کمک به مردم محروم، با کوله پشتی‌هایی حاوی دارو و مواد خوراکی و حتی شیرینی و شکلات برای بچه‌ها، پیاده از مریوان به منطقه اورامانات میرفتیم. خلاصه اینکه چپ آن دوره و از جمله جوانانی مثل ما به چنین شیوه‌هایی از کار روی آورده بودیم و در دوره قیام نیز این چپ عملاً با اتوریته‌ترین و خوشنام‌ترین شخصیت‌های شهر را همراه خود داشت.

### دوره سربازی و فرار از پادگان

سال ۵۶ همراه با فضای اعتراضی در شهرها و مخصوصاً شهرهای بزرگ، فضای پادگان‌ها هم تغییر کرده بود. اینجا و تا جایی که به تجربه شخص من برگردد نکاتی را که خود دیده‌ام و شاهدش بوده‌ام را برای نشان دادن این تغییر فضا بیان می‌کنم.

بعد از دیپلم، برای ادامه تحصیل به انستیتوی تکنولوژی سنندج، و بعد از اخذ مدرک فوق دیپلم، به سربازی رفتم. بعد از دوره آموزشی در سنندج، بالاخره همراه با جمعی از رفقا، از جمله رفیق عزیزم "لطیف نیک پی"، (لطیف از کمونیست‌های برجسته مریوان بود و سالها در صفوف کومه‌له و حزب کمونیست ایران فعالیت داشت و از فرماندهان برجسته در منطقه مریوان بود) به پادگان مریوان منتقل شدیم و در این دوره برای اولین بار با ساواک وضد اطلاعات سروکار پیدا کردم.

چند ماهی از انتقال به پادگان نگذشته بود که شبی عده‌ای پرچم شاهنشاهی بانگ کشاورزی را در شهر مریوان سوزانده بودند. صبح روز بعد، همین که از ماشین ارتشی سرویس مخصوص انتقال ما از شهر به پادگان پیاده شدیم دو نفر نظامی بدون درجه به طرف من آمدند و بدون هیچ توضیحی به دست‌انگشت‌زدن زدند و به ساواک بردند. در ساواک سه شبانه روز در سلولی انفرادی به سر بردم و در این سه روز مرتب در رابطه با به آتش کشیده شدن پرچم بازجویی شدم. بازجوها مرتباً همراه با تهدید و تلاش در مرعوب کردن، از اینکه چه کسی همراهت بود؟ چه کسی گفت اینکار را بکنید؟ و... می‌پرسیدند. من هم که بطور واقعی از ماجرا خبری نداشتم و می‌دانستم بازجویان یک دستی می‌زنند، چیزی برای اعتراف کردن نداشتم. بعد از سه شبانه روز ناچاراً با قید ضمانت آزاد شدم.

بار دومی که دستگیر شدم زمانی بود که صبح زود هنگامی که سرویس‌های مخصوص انتقال درجه داران از شهر به پادگان، به طرف شهر به راه افتادند، همه از جاده اصلی خارج و در نزدیکی روستایی به اسم "تازه آباد" روی هم تلنبار و چپ شدند. گفته میشد شبانه تمام ترمز ماشینها بریده شده بودند. بعد از وقوع این

حادثه، به دلیل اینکه من گروهیان ننگهبان گردان بودم، بلافاصله من را دستگیر و به ضد اطلاعات بردند. این بار به محض ورود موی سرم را تراشیدند و دوباره سوال و جواب شروع شد. بالاخره بعد از ۷۲ ساعت اذیت و آزار و تهدید، دوباره با قید ضمانت آزاد شدم.

پس از مدتی گردان ما به سفر منتقل شد و ما هم در میان گردان‌های مختلف تقسیم شدیم. این زمان فضای شهرها عوض شده بود و اعتراضات در شهرهای بزرگ در جریان بود. همین‌که اعتراضات در تبریز و تهران شروع شد، از ما خواستند که هم زمان با آموزش ضد شورش به سربازان دسته‌هایمان نیز آموزش دهیم که چگونه به صف تظاهرکنندگان حمله و در نهایت تیراندازی کنند. زمانی که ما ۹ رفیق، که همدیگر را میشناختیم و با هم دوست بودیم (لطیف نیک پی، امین شهابی، علی جام سحر، علی احمدی، انور خسروی، یونس کهنه پوشی، قادر قسیمی، جعفر قسیمی و خود من "محمد راستی") این موضوع را شنیدیم، بلافاصله به بحث در مورد اینکه راهی برای بیرون رفتن از این وضعیت پیدا کنیم، پرداختیم. در همین اثنا با فرمانده‌های بسیار جسور، ستوان دومی به اسم "ادبیان"، و افسر و درجه دار‌های انقلابی دیگری که اهل سقز بودند آشنا شدیم و به کمک و با راهنمایی و همکاری آنها تلاش کردیم سربازان را تشویق به ترک پادگان کنیم. به این ترتیب هر روز تعدادی از سربازانی که حاضر به کشتن مردم و شرکت در سرکوب آنها نبودند را آماده فرار می‌کردیم و آنها را از پادگان خارج و در مسجد جامع سقز که عملاً به محل تجمعات بزرگ و سخنرانی‌ها و غیره تبدیل شده بود، می‌بردیم و تحویل انقلابیون می‌دادیم. در سقز اساساً با شخصیت‌های چپ در اعتراضات و تجمعات آشنا شده بودیم و سربازان فراری را هم در مسجد جامع، آنها تحویل می‌گرفتند. کسانی مثل دکتر "شاکری" و "یا" "یحیی خاتونی" دیگر برای ما آشنا بودند. در آنجا فوراً ماشین برای فراریان تهیه میشد و پول توجیبی به آنها داده میشد و روانه شهرستان‌های خود میشدند. دلیل اصلی فرار روشن بود: کسی حاضر به روبرو شدن با اعتراضات مردم و سرکوب آنان نبود! چند روز این برنامه در جریان بود تا اینکه واقعا بخش زیادی پادگان را ترک کرده بودند و غیر از تعداد کمی طرفدار حکومت شاه یا بالاخره کسانی که جسارت فرار نداشتند، نیروی زیادی در پادگان باقی نماند. این بار دیگر بحث در مورد فرار خودمان شروع شد. با دوست فرمانده (ادبیان) موضوع را در میان گذاشتیم. او بشدت مخالفت کرد و گفت بایستی ما پادگان را با تمام تجهیزات در اختیار بگیریم و ما

قادریم این کار را بکنیم! گفت اما نباید عجله کرد و باید منتظر فرصت مناسبی بود. اما در میان ما هیچکس باور نمی‌کرد که پادگان و حکومت شاه سقوط میکند و ما قادر خواهیم بود پادگان را به کنترل خود درآوریم. تمام مسئله و آرزوی ما دوری از سرکوب مبارزات و

تظاهرات‌های احتمالی مردم و زنده ماندن خودمان بود. علیرغم اصرار دوستان، تصمیم قاطع گرفتیم که هر چند تمام نیروهای مسلح در حالت آماده باش قرمز بودند و فرار از پادگان حکم اعدام داشت، فرار کنیم و پادگان را جا گذاشتیم.

ما ۹ نفر اواخر پاییز در یک روز سرد پادگان سقز را ترک کردیم و با یک وانت به طرف سنندج حرکت کردیم. در سنندج سه نفر از همراهان ما پیش احمد مفتی زاده که از بنیان‌گذاران مکتب قرآن بود و با جمهوری اسلامی همراه شد، رفتند و ما بقیه که مخالف مفتی زاده بودیم به منزل رفیق ایرج فرزاد رفتیم. آنجا هم بعد از بحث و مشورت با پیشنهاد ایرج فرزاد به این نتیجه رسیدیم که هر کس از دوستانمان در هر پادگانی که هست، دنبالشان برویم که فرار کنند. خلاصه در این جمع من و رفیق "علی جام سحر" داوطلب شدیم به کرمانشاه و سرپل ذهاب و شهاباد برویم و البته در میان دوستانمان تنها رفیق "صالح سرداری" که در سرپل ذهاب بود و بدون تأمل گفت "من هم میام" کسی دیگری نیامد. ما سه نفر با هم به مریوان برگشتیم. مدتی را روزها در کوه‌های اطراف و شبها در منزل رفیق صالح سرداری، که در مرحله دارسیران قرار داشت و به کوه‌های مریوان چسبیده بود سپری و خود را از دید ساواک و... مخفی کردیم.

### شروع اعتراضات در مریوان

شهرهای بزرگ ایران تقریباً عموماً روزانه شاهد تظاهرات‌های بزرگ و کوچک بود. شهرهای کردستان هم با تاخیر به این موج اعتراضی پیوسته بودند. کم‌کم تظاهرات در مریوان هم آغاز شد. البته در مریوان معلمین و دبیران چپ و انقلابی به همراه دانش‌آموزان همیشه پای ثابت اعتراض و اعتصاب و حتی تحصن علیه قوانین خشک و بوروکراسی و کتک زدن محصل، اخراج و یا تعویض دبیران مبارز و دستگیری توسط ساواک بودند، که این بخش خود بعدتر یکی از ستون‌های اصلی مبارزات مردم شهر و روستاهای مریوان شد.

جمع ما که از پادگان‌ها گریخته بودیم از همه بیشتر آرزوی به زیر کشیده شدن رژیم شاهنشاهی را داشتیم و به همین دلیل در تظاهرات‌ها شرکت فعال داشته و شعارها را با صدای بلند مخصوصاً شعار "زنده باد سربازان فراری" را سر میدادیم. اما شعارهای دیگری هم داده میشد که ترجمه آنها به فارسی از این قرار است:

کارگر گرسنه هستیم و از چیزی نمی‌ترسیم.

توپ تانک مسلسل، نیروی مردم را شکست نمی‌دهد.

کارگر، دانش‌آموز، دهقان، بازاری، همه‌ها می‌شویم.

## نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی

**تظاهرات مردمی تماشای ندارد، مردم به ما ملحق شوید.**

**کار برای کارگر، زمین برای دهقان، سرمایه برای مغازه دار و آزادی برای روشنفکران**

**مرگ پسر شاه هم مرتب تکرار میشود.**

در این تظاهرات ها نیروهای ارتش و شهرداری دخالت نمی کردند اما ساواکی ها زدکی مشغول جاسوسی و کارهای خبرچینی خود بودند. تنها نیروی نظامی مسلح و سرکوبگر "چریک های قلخانی" باسبیل های کلفت و بلند و قیافه های درشت که از منطقه ثلاث باباجانی آورده بودند در سرکوب نقش جدی داشتند. آنها بالباس های کردی مخصوص وترسناک شهر را پوشانده بودند. در شهر خریدهای زیادی می کردند چون پول های کلانی داشتند. این نیروها هنگام برگزاری تظاهرات ها در ژاندارمری، که در مرکز شهر بود متمرکز می شدند و تعدادی هم در پشت بام مقرشان سنگر می گرفتند.

تظاهرات ها هر روزه دامنه وسیعتری میگرفت و کم کم مردم اعتماد به نفس پیدا کرده بودند. اخبار اعتراض های شهرهای دیگر و مخصوصا شهرهای بزرگ مانند تهران به مردم و به همه ما نیز اعتماد به نفس داده بود. اما واقعا معلوم نبود چه می خواهیم و به کجا می رویم. همین که سلطنت پهلوی سرنگون شود تقریبا به همه دغدغه مان تبدیل شده بود. جریان اسلامی به رهبری خمینی در کردستان و در شهر مریوان اصلا نه زیاد شناخته شده بود و نه جایی داشت. واقعا در ابتدا حتی اسم خمینی را نشنیده بودیم و تنها می دانستیم تعدادی آخوند مخالف شاه قبل از قیام به شهرهای کردستان تبعید شده بودند. اخبار اعتراضات در ایران از رسانه های بزرگ پخش میشد و مردم هم گوش می دادند. خمینی و جریان اسلامی و نقش خمینی را ما از همین کانال ها و رسانه ها و از جمله بی بی سی که شنونده زیاد داشت، شنیدیم و کم کم هم ما و هم مردم، با پدیده "خمینی" آشنا شدیم.

همچنانکه گفتیم نیروهایی که به "چریک قلخانی" مشهور و به مریوان آورده بودند، در سرکوب نقش فعال داشتند. در یکی از تظاهرات ها که تقریبا مردم زیادی شرکت داشتند، زمانی که صف تظاهر کنندگان به مقابل ژاندارمری رسید، مزدوران صف تظاهرات را به گلوله بستند که متأسفانه زنده یاباد "محمد تالهورانی" مورد اثابت گلوله قرار گرفت و جان باخت. این ماجرا مردم معترض را جری تر کرد. صف تظاهر کنندگان خشمگین تر از همیشه به طرف ژاندارمری محل استقرار مزدوران با شعار: "محمد تاله ورانی در راه مردم جان داد"، "مرگ پسر شاه"، "مرگ بر مزدوران قلخانی"، ادامه پیدا کرد. مردم همچنان به ادامه اعتراض و تظاهرات اصرار داشتند، قلخانیها هم کار بیشتری نتوانستند انجام دهند ناچار به عقب نشینی شدند.

خمینی تازه پیامش مبنی بر اینکه "من خود حکومت تعیین می کنم و به دهان این حکومت می زنم" را داده بود. روزی که ما مشغول تظاهرات و شعار دادن بودیم تعدادی از مکتب

قرآنی ها با تظاهرات ما در وسط شهر روبرو شدند. آنها شعار می دادند "صل علی محمد، خمینی و کاک احمد" و اینها هم به طرفداری از احمد مفتی زاده جمعی را جمع کرده بودند. رهبری تظاهرات طرفداران مکتب قرآن، در دست کسانی چون "رحمان حیدری"، "فتاح حیدری" از اربابان، و "بُرهان وزیری" از قدیم ساواکی ها، مردوخی ها و... که همگی مکتب قرآنی شده بودند. در میان این صف ملانی به اسم "ملا چاورهش" (ملا چشم سیاه) از اهالی روستای "بابوه" بود، که قدی کوتاه و اندامی لاغر داشت. ملا چاورهش قرآنی را با دستی گرفته و با دست دیگر زیر قرآن کلتی در دست حمل می کرد، که باهر شعارشان به طرف صف ما تیری شلیک می کرد و قصد به هم زدن صف ما را داشتند. ماهم با سردادن شعارهایی علیه مفتی زاده و قیاده موقت (جریان بارزانی)، که از جمهوری اسلامی حمایت می کردند جوابشان را دادیم. اوایل که هیچکس این عملکرد ضد انسانی را پیش بینی نمی کرد، تیر اندازی آنها در صفوف تظاهر کنندگان مقداری پراکندگی به وجود آورد، اما در یک چشم به هم زدن ملا و قرآن دستمال سفید دور سرش به داخل جوی کنار خیابان افتاده و خلع تپانچه هم شد و بقیه نیز با شعار "الله اکبر، کاک احمد رهبر" پراکنده شدند. در این حرکت جوانان انقلابی و پرشور نقش اساسی داشتیم. در این تظاهرات "مرگ بر مفتی زاده" و "مرگ بر قیاده موقت" مرتب تکرار میشد.

لازم است اینجا اشاره کنم که در کردستان عده ای به نام طرفداران مکتب قرآن که احمد مفتی زاده از شخصیت های مذهبی سنی را رهبر خود می دانستند و طرفدار جمهوری اسلامی شده بود، در شهرهای مختلف عده ای را دور خود جمع کرده و بعدا هم دفاتری به نام "مکتب قرآن" باز کردند و با حکومت تازه به قدرت رسیده همکاری می کردند. اما علاوه بر این، ما با پدیده "قیاده موقت" هم روبرو بودیم. قیاده موقت به جریان بارزانی گفته می شد که به دنبال شکست در عراق و بعد از توافق دولت صدام با حکومت شاه، که تا آن دوره آنها را حمایت می کرد، به ایران پناهنده شده و در کرج مستقر بودند. این ها دوره شاه با رژیم پهلوی و مشخصا ساواک همکاری می کردند. با سرنگونی سلطنت فوراً طرفدار جمهوری اسلامی شدند و تا سال های مدید در مقابل مردم معترض از خمینی دفاع می کردند و حتی بعدا هم نیروهای آنها علیه احزاب اپوزیسیون کرد ایران در کنار جمهوری اسلامی می جنگیدند. آنها در دوره قدرت گیری جمهوری اسلامی در شهرهای کردستان و در مریوان که حضور داشتند در مقابل مردم معترض و خصوصا نیروهای چپ از خمینی دفاع می کردند.

در تظاهرات دیگری ساواک جمعی از مردم روستای بالک و روستاهای دیگر را سازمان داده بود که تظاهرات ما را به هم بزنند و هرکدام با چماقی در دست و با شعار "جاوید شاه" در مقابلمان صف کشیدند. این صف نیز سریع در هم شکسته شد.

روزهای قبل از قیام به همین بود چند نفر

از محله حاج نجیب خبر دادند که تمام نفت نفت فروشی محل را محمد خان (از قدیم اربابان) خریده و بُرده و دیگر نفتی برای مردم نمانده است. خبر در شهر پخش شد و فوراً جمعی از رفقا جمع شده و روبه بارگاه ارباب باسردادن شعار "نفت برای شهر و ده نیست، شبانه ارباب آنرا می زدند" (نفت نیه بو شار و دی، خان به شهوا نهیدزی) به راه افتادیم. در مدت بسیار کوتاهی همه اهالی به صف ما پیوستند. همه جمعیت جلو درب بارگاه تجمع کرده و با صدای بلند شعار را تکرار می کردیم. اسکورت ارباب تیری هوایی با تپانچه خان بالای سر ما شلیک کرد. جوابش را زنده یاباد "کریم نهجای علی" با یک تیر داد و یکی از رفقای دیگر هم تیری روانه منزل خان کرد. مردم خیلی هیجان زده شدند و قصد حمله به بارگاه را داشتند و مرتب شعارهایی با صدای رساتر سر داده می شد که با دخالت رفقا آن شب مسأله پایان و یافت و همگی متفرق شدیم.

فردای آن روز زنده یاباد رفیق "جلال نسیمی" با چند تن از رفقایش با ابتکار خود از نفت فروشی ها نفت را تحویل گرفته و با برنامه و منظم، بنا به تعداد جمعیت هر خانواده و پلاک نویسی خانه ها در آن سرمای سخت میان برف و بوران با کمترین امکانات نفت را تقسیم می کرد. کسی نیست که آن انسان صمیمی، خنده رو و کمونبست، با قد بلند و زیبا در عین حال با لباس های تماما نفتی را بیاد نداشته باشد و آه عمیقی از ته دل بر نیآورد.

روز ۲۲ به همین بود نزدیک های ظهر همه مردم به تظاهرات و راهپیمایی مشغول بودیم. ناگهان متوجه شدیم تعداد زیادی نظامی بدون اسلحه به صف تظاهر اتان آمده و از مردم به جوش آمده اعلام پشتیبانی کردند. ماشین های زیل ارتشی همه با برافراشتن پرچم سفید در خیابان به صف شدند و حتی تعدادی از جوانان تلاش می کردند سوار شوند. به حدی شلوغ و غرق در شادی بودیم کسی حواسش به خودش نبود. در این میان متأسفانه یکی از جوانان پرشور و انقلابی دارسیران (ن خ) یک پایش زیر چرخ یکی از زیل ها افتاد و له شد.

هر روز راهپیمایی بود و در ادامه این تظاهرات ها روز ۲۳ به همین ۵۷ به جلوی شهرداری رسیدیم. ما اسلحه ای نداشتیم و فضا به سمتی می رفت که احتیاج به اسلحه و لزوم مسلح شدن برای مقابله و تسخیر شهر در محافل، مورد بحث بود. خلاصه اسلحه هم دست حاکمیت بود. درب شهرداری را از داخل قفل کرده بودند. زنده یاد رفیق "فواد مصطفی سلطانی" با شعار "اسلحه مال مردم است" از دیوار بالا رفت و زنده یاباد رفیق عطارستمی به دنبالش به حیاط پریدند و از داخل در را باز کردند. جمعیت به شهرداری شهر حمله کردیم و در یک چشم به هم زدن آنجا را تسخیر و اسلحه و مهمات به دست ما افتاد و همه آنها را همراه با مأمورین شهرداری که اسیر شده بودند به مسجد جامع شهر، که به محل انقلابیون و تجمع مردم تبدیل شده بود، منتقل شدند. از این تاریخ به بعد ما صاحب اسلحه شدیم.

**کنترل امنیت شهر**



با ابتکار زنده‌یاد "عطار رستمی" مردم انقلابی و اسلحه‌های بی‌سازمان موجود در مسجد را به ساختمان پست و تلگراف شهر که در ۵۰ متری مسجد جامع بود، منتقل و سازمان داده شد و تابلوی ستاد حفاظتی مریوان بر درب آن نصب شد. این ستاد اساساً متشکل از چپ‌ها و شخصیت‌های سرشناس چپ بود. شهر مریوان عملاً دست ما بود. نیروهای مسلح رژیم پهلوی در مراکز و اماکن خود مستقر بودند، اما کنترل شهر دیگر دست آنها نبود.

کم‌کم بحث خلع سلاح و تسخیر مراکز نیروهای مسلح آنها در میان ما مطرح شد. تظاهرات‌ها هم به قوت خود ادامه داشت. باید اذعان کنم که شخصیت‌های اصلی و با نفوذ در مریوان کمونیست‌ها بودند. اعتراضات در کل این دوره عملاً تحت رهبری ما کمونیست‌ها بود. کم‌کم شخصیت‌های کمونیست شهر به چهره‌های با نفوذ و رهبران این اعتراضات تبدیل شده بودند و موقعیت همه ما عوض شده بود. این نقطه قدرت، به ما امکان می‌داد یک دست‌ظاهر شویم و نیرویی نبود که بتواند ما را پس بزند. مکتب قرآن عملاً به عنوان همکار جمهوری اسلامی بی‌آبرو شده بود. قیاده موقت، با همان نیروی جریان بارزانی به عنوان نوکر رژیم شاه و همکار ساواک، و در این دوره هم به عنوان همکار جمهوری اسلامی و ضد مردم آزادیخواه مورد بحث خاص و عام بود. حزب دمکرات کردستان ایران حضور محسوسی نداشت. همه اینها به ما امکان داده بود تا به نیروی اول در این شهر تبدیل شویم، شناخته شویم و ائوریت و اعتبار بالایی کسب کنیم. خود به خود تصمیمات ما کمونیست‌ها می‌توانست به تصمیم مردم تبدیل شود و در نتیجه نقش تعیین‌کننده‌ای داشتیم.

در ادامه تظاهرات‌ها تسخیر ژاندارمری و انتظامات شهر و پاسگاه‌های روستاهای اطراف صورت گرفت و دیگر مشکل نداشتن اسلحه کاملاً رفع شده بود و تعدادی هم نیروی مسلح داشتیم. لذا می‌بایست کنترل کامل شهر را به دست بگیریم و امنیت شهر را سازمان دهیم. از سر این نیاز بود که به جای این همه دم‌دستگاه‌های سرکوب، که گویا برای امنیت و حفاظت مردم گمارده شده بودند، همچنانکه در بالا اشاره کردم با پیشنهاد و دخالت مستقیم زنده‌یاد رفیق "عطار رستمی" و توافق بقیه رفقا، ستاد حفاظتی در محل اداره پست و تلگراف، که در مرکز شهر قرار داشت، تشکیل شد و در آنجا مستقر شدیم. این ستاد جهت حفاظت و تامین و برقراری امنیت شهر و همچنین نگهداری ساواکی‌ها و افسران و سران ریز و درشت رژیم به زیر کشیده شده، که توسط جوانان انقلابی با همه نشان‌ها و سردوشی‌هایشان (ستاره، تاج و.....) دستگیر و به محل آورده می‌شدند، تشکیل شد. این کارها را جوانان پرشور و انقلابی انجام می‌دادند و خیلی وقت‌ها توسط ستاد سازمان داده می‌شد. نیروهایی که در حفاظت شهر شرکت داشتند همگی داوطلبانه بود و در مرکز ایجاد شده، که ستاد حفاظتی نام گذاشته شده بود، سازماندهی امنیت شهر به وسیله آنها، که دیگر اسلحه و امکانات هم داشتند تامین می‌شد.

در آن دوره تعداد زیادی اسیر از مراکز نظامی و حتی ساواکی و روسای حاکم را داشتیم که در ستاد نگهداری می‌شدند. کسی به آنها بی‌احترامی نمی‌کرد و تا زمانی که آنجا بودند مثل خود ما از غذا و امکاناتی که داشتیم استفاده می‌کردند و کم‌کم آنها را آزاد و روانه شهرهای خودشان می‌کردیم. اینها خود تجارب گرانبهایی در برداشت که بایستی در فرصتی دیگر به آن پرداخت. تمام اسلحه و مهمات به دست آمده به ستاد حفاظتی تحویل داده شد البته با اسم نویسی و تهیه لیست منظم. از شور و شوق پیروزی کسی استراحت نمی‌کرد. همه در حال آماده‌باش و نگهبانی بودیم. از بلندگوی مسجد جامع اسامی ساواکی‌ها (از روی لیست‌های به دست آمده از ساواک) خوانده و فوراً جمعی برای دستگیری آنها دست به کار می‌شد و ساواکی‌ها به ستاد آورده می‌شدند. اما این تنها کارهای چند روزه بود و می‌بایستی فکری به حال اداره شهر کرد.

می‌بایست این ستاد به محلات شهر گسترش می‌یافت و مردم را در امور حفاظت شهر دخالت می‌داد. لذا بلافاصله تصمیم گرفته شد همه نیرو و اسلحه‌هایی که در ستاد جمع شده را در گروهان‌های مختلف تقسیم کنیم و اداره هر محله را به گروهان خودشان و مسؤل مشخصی، بنا به تجربه و صلاحیت از نظر نظامی و مورد قبول از طرف اهالی محل بسپاریم و در صورت بروز مشکل به مرکز، که همان ستاد است مراجعه شود. به این صورت عملاً و رسماً با دخالت خود مردم و داوطلبین از میان آنها چتری امنیتی برکل شهر گستراندیم. هر گروهان در میان خود تقسیم کار کرده بود از قبیل: تهیه لیست نگهبانی، تعیین پاس‌بخش‌ها جهت تعویض نگهبانان، تعیین محدودیت فعالیت با سایر گروهان‌ها، مشخص کردن اسم شناسایی برای جلوگیری از بروز هر حادثه‌ای با افراد خودی یا بقیه گروهان‌ها، تعیین گشتی‌ها برای گشتزنی در طول روز در محل بدون اسلحه، باز و بسته کردن اسلحه و آموزش‌های اولیه نظامی. ضمناً گزارش کارها هم از طریق فرمانده گروهان به مرکز فرماندهی داده می‌شد.

در این دوره در کل کردستان و از جمله مریوان اداره امور در دست مردم و ارگان‌های توده‌ای شکل گرفته، قرار داشت. به علاوه پادگان‌ها و مراکز نظامی و... در دست جمهوری اسلامی بود. دعوا میان آنها برای گرفتن کل قدرت و عقب‌راندن مردم پدیده‌ای دائمی بود که در اشکال مختلف در جریان بود.

### ستاد حفاظتی شهرستان مریوان

امنیت شهر اساساً در دست ستاد حفاظتی بود. اما این کل مشکل ما نبود. حاکمیت شاه تمام شده بود، رژیم تازه به قدرت رسیده هنوز کنترلی بر اوضاع نداشت. خلأی در فضای جامعه ایجاد شده بود و می‌شود گفت قدرت آویزان بود و ما کمونیست‌ها و انقلابیون هم

تجربه‌ای نداشتیم. هیچ نیرویی برنامه‌ای روشن و افقی معلوم را در مقابل خود نداشت. چیزی که مسلم بود این بود که نه ما و نه مردم حاضر به تسلیم در مقابل ارتجاع اسلامی نبودیم و توقعاتی از انقلاب داشتیم و تسلیم آنها نمی‌شدیم. به هر صورت سیر اتفاقات و نیازهایی روزانه یقه ما را می‌گرفت که مجبور به پیدا کردن راه و جوابی به آن می‌شدیم. لذا کارها و اقدامات ما بسیار پراگماتیستی و از روی نیازهایی بود که در مقابل ما قرار می‌گرفت.

برای نمونه نبود مایحتاج عمومی یکی از مشکلات جدی بود چون کردستان در محاصره اقتصادی بود و میزان خواروباری هم که می‌آمد، توسط نمایندگان عمده فروش احتکار می‌شد و با قیمت بسیار بالایی به مردم فروخته می‌شد، مثلاً روغن نباتی را هر ۵ کیلو ۱۳ تومان می‌بایست به مشتری می‌دادند، اما ۴۵۰ تومان در بازار سیاه می‌فروختند. پرداخت چنین قیمت‌هایی برای کارگران و زحمتکشان اصلاً ممکن نبود.

به خوبی یادم هست با چند نفر از رفقا از جمله زنده‌یادان: علی ناصرآبادی، لطیف نیکی، احمد امیری، نوحه رش چور، رفیق عارف آریا (نیزل) و تعداد بیشتری از رفقا که اسمشان را به یاد ندارم، با ابتکار خودمان تصمیم گرفتیم به تاجران اخطار بدهیم که دست از این اجحاف و ستمگری بردارند. آنها قول دادند اما در عمل همان بود که بود. در همان روزها کسی را با ۵ کیلو روغن دیدیم و دنبال موضوع را گرفتیم، متوجه شدیم حاج آقا ۴۵۰ تومان خودش را گرفته و ما هم بلافاصله حاج آقا را دستگیر و قرار گذاشتیم دادگاه علنی مردمی برایش برگزار کنیم. همین کار را کردیم و مردم شهر را با بلندگو در جریان گذاشتیم که بعد از ظهر در محل سالن بزرگ شیروخورشید دادگاه علنی به علت گران‌فروشی و سوء استفاده برگزار می‌شود. در ساعت تعیین شده مردم زیادی جمع شده بودند به طوری که بیرون سالن هم جای ایستادن تنگ بود. یکی از رفقا خلاف کاری حاجی را با مدرک اعلام کرد و از جمعیت نظرخواهی کرد. اکثر آدا می‌زدند اعدامش کنیم.

مردم تا آن وقت در چنین موقعیتی قرار ننگرفته بودند. شور و شوق در سیمای تمام جمعیت نمایان بود. غیر از حاج آقا که دست و پایش می‌لرزید، مردم همگی شعار می‌دادند "زنده باد اتحاد و یکپارچگی و....". حاجی به خواهش و تمنا و معذرت‌خواهی از مردم افتاده بود. مردم باز هم شعار می‌دادند "زنده باد قدرت توده‌ای مردم" و دوباره شعار "اعدام اعدام و... سر می‌دادند. حاجی دوباره بعد از ساکت کردن جمعیت از طرف رفیق مجری بارها معذرت‌خواهی و تقاضای بخشش کرد و گفت قول می‌دهم به هیچ عنوان تکرار نکنم و اصلاً من کلید انبار و تمام صورت حساب‌ها را تحویل می‌دهم هر چه به من دادند، من قبول دارم چون این‌ها به من ظلم نمی‌کنند و همانجا کلید شرکت را به ما تحویل داد. از طرف رفقا توضیحاتی داده شد که چون این اولین بار است و هنوز بعضی‌ها به قدرت توده‌ها آشنا نیستند این بار او را ببخشیم و در صورت تکرار دیگر بخششی در کار نیست. مردم اکثر آقا قبول کردند و آزادش

# منشا

نشریه دفتر کردستان حزب  
حکمتیست (خط رسمی)

[www.hekmatist.com](http://www.hekmatist.com)

سر دبیر: وریا نقشبندی

[Vera.naksh@gmail.com](mailto:Vera.naksh@gmail.com)

تلگرام حزب

[@HekmatistXateRasmi](https://t.me/HekmatistXateRasmi)

فیسبوک حزب

[Facebook.com/HekmatistX](https://www.facebook.com/HekmatistX)

راديو نينا

[Radioneena.com](http://Radioneena.com)

اینستاگرام راديو نينا

[Instagram.com/radioneena/](https://www.instagram.com/radioneena/)

تماس با خرب

دبیرخانه: هساره ابراهیمی

[dabirxane@hekmatist.com](mailto:dabirxane@hekmatist.com)

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

[azar.moda@gmail.com](mailto:azar.moda@gmail.com)

دبیر تشکیلات خارج کشور: امان کفا

[aman.kafa@gmail.com](mailto:aman.kafa@gmail.com)

دبیر دفتر کردستان حزب: محمد راستی

[mohammed.raasti1954@gmail.com](mailto:mohammed.raasti1954@gmail.com)

سایت آرشیو

آثار منصور حکمت

[Hekma.public-archive.net](http://Hekma.public-archive.net)

**ملیت برخلاف جنسیت مخلوق  
طبیعت نیست، مخلوق جامعه و  
تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به  
مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق  
مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال  
هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان  
به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.  
(هرچند برخی محققین ملت و ملی  
گرایی چنین تعابیر سوبژکتیوی از این  
مقوله بدست داده اند). این  
خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از  
کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای  
برخوردار میکند. طوقی است بر گردن  
توده های وسیع مردم که کسی منشاء  
آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و  
با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و  
بدیهی است که همه آن را بخشی از  
بیکر و وجود خویش میپندارند. اما  
نسل ما این شانس را دارد که در زمان  
حیات خود بطور روزمره شاهد خلق  
ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات  
ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی  
را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی  
لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت  
یک قالب برای دسته بندی و آرایش  
دادن به انسانها در رابطه با تولید و  
سازمان سیاسی جامعه است. ملت  
جمع افرادی با یک ملیت یکسان  
نیست، برعکس، تعلق ملی فرد  
محصول نازل شدن هویت ملی جمعی  
بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا  
ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و  
جدایی های تحمیلی به توده های  
انسانی است که ملتها را شکل میدهد.  
ناسیونالیسم محصول سیاسی و  
ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این  
ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم  
اند.**

منصور حکمت از نوشته ملت،  
ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

کردیم و توسط نیروی حفاظتی او را به منزلش  
رساندیم. حاج آقا مقداری هم راهنمایی کرد که  
کمی و چه مقدار و از کجا خواروبار وارد شهر  
می شود.

از آن به بعد ورودی های شهر که فقط دو مسیر  
بود را با همین رفقا کنترل می کردیم و مواد را  
طبق صورت حساب ارسالی تحویل گرفته و  
از همان ساعت، شروع به توزیع می کردیم.

روز و شبهای اول خودمان خانه ها را پلاک  
گذاری کردیم و آمار دقیق نوشتیم و با کمپرسی  
و تویوتا های همشهریان، که خودشان داوطلب  
بودند کوچه های شهر را یک به یک از چندین  
سو می گشتیم و طبق آمار مواد غذایی را تقسیم  
می کردیم. برای روستاها هم دقیقاً این کار را  
می کردیم. البته اینکار هم مشکلات خود را  
داشت. مثلاً کسی تنها بود و یا دو نفر بودند  
یا ۲۰ نفر، که می بایستی دو یا سه خانواده با  
توافق با هم مواد غذایی را بین خودشان تقسیم  
می کردند. حلبهای ۱۸ کیلونی هم مصیبت  
خودش را داشت.

خواروبار بسیار کم بود. اصلاً جوابگوی نیاز  
مردم نبود اما چون همه مثل هم بدون تبعیض و  
تفاوت طبقاتی تقسیم می شد، مردم بسیار  
خوشحال بودند و استقبال می کردند. مدتی  
خودمان به خوبی از خود مایه گذاشتیم و سنت  
خوب و عدالتخواهانه ای را راه انداختیم. بعدتر  
که شورای محلات و روستا برای پیشبرد  
امورات تشکیل شد، کارها را تحویل آنها دادیم.  
در آن شرایط سخت و بحرانی این کارها انجام  
می شد و از نظر مردم بسیار ارزشمند و به  
یادماندنی است.

از طرف دیگر، این کارها و جوابگویی به  
مشکلات مردم و خود اداره همه امور توسط  
خود آنها، خار چشم مکتب قرآنی ها، مرتجعین،  
اربابان، قیاده موقت و جمهوری اسلامی شده  
بود. در همین رابطه بود که ارتجاع تازه به  
قدرت رسیده تلاش می کرد با توجه به نیروهای  
به جا مانده از حکومت پهلوی و ارتجاع منطقه  
از نیروهای حزب بارزانی تا مکتب قرآن،  
فئودال ها و... برای اعمال حاکمیت خود و به  
دست گرفتن کل امور استفاده کند. ما و مردم  
شهر در مقابل این، مقاومت می کردیم و حاضر  
به تحویل شهر و مردم و دستاوردهای انقلابی  
به آنها نبودیم.

درست است که ستاد نیروی مسلح مستقل  
قدرتمند و محافظ به تمام معنای مردم شهر بود  
اما دیگر نمی توانست جواب کل امورات را  
بدهد و می بایستی قدرتی را جایگزین قدرت  
قبلی کنیم. به همین دلیل کم کم بحث اداره کل  
شهر و سازمان دادن ارگانی که نمایندگی مردم  
را بکند وارد دستور شد و ایده "شورای شهر"  
 مطرح شد.

ادامه دارد.